

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال پنجم شماره ۵۴ - اردیبهشت ۱۳۷۸

فرخنده باد جشن اول ماه مه

نمایش پر قدرت اتحاد کارگران در مقابل سرمایه داران

رفقای کارگر، روز اول ماه مه یکبار دیگر فرا می رسد، روزی که کارگران همه کشورها فرا رسیدن زندگی آگاهانه خویش را جشن میگیرند، اتحاد خویش را در مبارزه بخاطر رهایی میلیونها زحمتکش از بیکاری، گرسنگی، استبداد و بی‌نویایی جشن میگیرند. در این مبارزه مشترک دو جهان در برابر هم ایستاده اند. جهان سرمایه و جهان کار، جهان بهره کشی و بردگی، جهان برادری و برابری.

اکنون این محرومان و زحمتکشان به سرمایه داران و بهره کشان اعلان جنگ داده اند. کارگران همه کشورها بخاطر رهایی کار از بردگی مزدوری، از تهیدستی و از نیازمندی در پیکارند، بخاطر آنچه نظام اجتماعی در پیکارند که در آنجا ثروتی که با زحمت و کار همگانی بدست آمده است به سود همه زحمتکشان بکار افتد نه به سود مثنی سرمایه داران زالو صفت. مطالبه آنها این است که کارگاه، زمین، کارخانه و ماشین به مالکیت عمومی همه کارگران و زحمتکشان درآید. خواست آنها این است که ثمره دسترنج به کسی برسد که زحمت می کشد، هر دستاورد بشریت، هر بهبودی که در کار حاصل میشود، موجب بهبود زندگانی کسانی گردد که کار میکنند نه اینکه بصورت افزایش اسارت ادامه در صفحه ۶

تجاوز بربر منشانه به یوگسلاوی و مواضع ما

به دخالت آشکار در امور داخلی عراق می پردازد و جاسوسان ریز و درشت خود را با نقابهای مراجع و سازمانهای جهانی به داخل عراق گسیل می دارد. کشتار جمعی مردم عراق با سلاح کشتار جمعی گرسنگی از طریق محاصره اقتصادی آنها در زیر شعارهای مزورانه "بشر دوستی" پنهان می گردد. جنگ آمریکا در عراق ادامه سیاست کنترل جهان و تقسیم آن بر اساس تناسب نوین نیروهای جهانی است. این سیاست همانگونه که یوش رئیس جمهور اسبق آمریکا گفت متکی بر نظم نوین جهانی است. نظمی که باید تابع اراده یکه بز و ادامه در صفحه ۲

ارضی آن جلوه می دهد و می داد. حال آنکه هیچ کودک سیاسی نیست که دست شرکتهای نفتی آمریکائی را در پشت این سیاست نبیند و تفهید که امپریالیسم آمریکا به بهانه حمایت از کویت حضور سیاسی خود را در منطقه توجیه می کند و نیز کلنگه جریان نفت جهان حتماً زده و خزجره اروپا و ژاپن را بدست گرفته است تا سرکردگی امپریالیسم آمریکا را به رخ آنها بکشد. امپریالیسم آمریکا به حضور خود در منطقه خلیج فارس ادامه میدهد به این بهانه که مخالف دیکتاتوری صدام حسین است و دلش برای مردم عراق می سوزد. امپریالیسم آمریکا از حقوق بشر دم می زند و

اینکه جنگ ادامه سیاست با وسایل دیگر است امری است که بورژواها و کمونیستها بر سر آن توافق نظر دارند. برای اینکه بتوانیم در مورد ماهیت جنگها اظهار نظر کنیم باید ببینیم که این جنگها ادامه کدام سیاست اند و به چه منظور صورت می گیرند. در این جاست که بورژواها راه خود را از کمونیستها جدا می کنند و بدنبال شبه استدلالات غیر علمی برای کتمان اهداف جنگ می گردند. مساله تجزیه اخیر یوگسلاوی را باید از این دریچه دید. امپریالیسم آمریکا با تجاوز آشکار و وحشیانه به عراق، خود را مدافع حق حاکمیت کویت و حفظ تمامیت

امپریالیسم به دنبال شاه سلطان حسین می گردد

به مبارزه مردم یوگسلاوی برای آزادی و استقلال ملی دامن می زند و در این مبارزه است که کمونیستها قادرند ماهیت خونخوار امپریالیسم و حقانیت مبارزه خود را نشان دهند. باشد که یوگسلاوی قتلگاه مجدد امپریالیسم شود. سازمان مافیائی "اوجکا" زیر این سند رنگین بکطرفه امضاء گذارد که فقط نفرت مردم آلبانی ادامه در صفحه ۵

امپریالیستهای آمریکا و اروپا و در زان آنها آمریکا و آلمان تبدیل می کند. هیچ عنصر وطنپرستی حق ندارد زیرا چنین سند رنگینی امضاء بگذارد حتی اگر سرش را از دست بدهد. حمله ناتو به یوگسلاوی تحقق بندهای این سند است که اگر قرار باشد متحقق شود چه بهتر که با زور و تحمیل دولت امپریالیستی و نه به "خواست" دولت یوگسلاوی انجام گرفته باشد. اشغال یوگسلاوی

مطالبی که در این سند که اخیراً منتشر شده است از نظر شما می گذرد بخشی از بندهائی است که همراه موافقتنامه "رامبویه" تحت عنوان ضمیمه (ب) در مقابل نمایندگان دولت فدراتیو یوگسلاوی گذارده شد تا آن را به زور و تهدید امضاء نمایند. همانطور که از متن سند بر می آید، این سند، سند کاپیتولاسیون کشور یوگسلاوی است که آنرا به مستعمره کامل

مروری بر تاریخچه «کوزوو» و مبارزه مردم آن

همسایگانش اشغال بود برای آنکه با شکست ترکها مضمحل نشود، استقلال خود را اعلام داشت. در ۱۹۱۳ قدرتهای بزرگ آلبانی را بمنزله امیرنشین برسمیت شناختند. سرزمین کوزوو در قرن چهاردهم به صربستان تعلق داشت که با حمله ترکهای عثمانی و تاراندن و سرکوب ادامه در صفحه ۵

۱۸۷۷/۷۸ با کمک و "بازدمیانی صمیمانه" بسمارک مناسبات ارضی در بالکان بصورت جدیدی تنظیم گردید. آلبانیها در کنگره برلین که در سال ۱۸۷۸ تشکیل شد بر سر بالکان به توافقاتی رسیدند، از زمره شکست خوردگان این معامله بودند. زیرا که مناطق آلبانی بین صربستان، مونتنگرو و یونان تقسیم شد. در اولین جنگ بالکان ۱۹۱۲/۱۳ آلبانی که توسط

آلبانی در سال ۱۴۶۸ از جانب عثمانیها تسخیر شد. قریباً تا سال ۱۹۱۲ آلبانیاییها رعایای امپراطوری عثمانی بودند. در زیر سلطه اسلام عزیز مردم آلبانی با زور شمشیر برنده عثمانیها داوطلبانه اسلام آوردند که اکثریت آنها سنی مذهب اند. در پایان قرن نوزدهم روحیه ملی در مردم آلبانی مانند سایر ساکنان بالکان رشد کرد. پس از جنگ موفقیت آمیز روسها علیه ترکها

تجاوز بربرمنشانه به یوگسلاوی و مواضع ما

قلچماق آمریکائی باشد. هرکس این را نفهمد و در پس پرده عوامفریبانه ماشین انحصاری تبلیغاتی افکار عمومی سازی، دست خون‌آلوده امپریالیسم را نبیند دیر یا زود کشورش به سرنوشت کشور مردم عراق دچار خواهد شد.

امروز همین سیاست تفرقه‌افکنی و تعیین مرزهای جدید جغرافیائی برای توسعه مناطق نفوذ در شبه جزیره بالکان آغاز شده است. "توفان" از همان روز نخست به ماهیت این سیاست تجاوزکارانه که دشمنی خلقهای بالکان را علیه یکدیگر تبلیغ می‌کرد و بوی تعفن ناسیونالیسم و شونیسیم را در همه جا می‌پراکند پی‌برد و آنرا افشاء کرد. سیاستی که در بالکان اجرا می‌گردد، سیاست تجزیه بالکان به ملتهای کوچک ضعیف و قابل بلع است. هر امپریالیستی بخشی از بالکان را برای خود طلب می‌کند. ملتهای کوچک که هرگز نمی‌توانند از نظر اقتصادی به موجودیتی مستقل دست یابند از نظر سیاسی همواره مورد تهدید دشمن قویترند. سرنوشت آنها به مولی بند است و باید بار نوکری امپریالیستها را برای همیشه بکشند. نظام گماشته و جناب سرهنگ بر بالکان تحمیل می‌گردد. نه کروآسی، نه بوسنی و نه اسلوانی و کوزوو به تنهایی و بدون حمایت طرف قویتر قادر به زندگی مستقل نیستند و این همان چیزی است امپریالیسم خواهان آن است. در عین حال دامن زدن به دشمنی ملی و پاشیدن تخم نفاق راه را بر نفوذ و گسترش و تعمیق افکار کمونیستی می‌بندد و پروتاریا ملل گوناگون را به جان هم می‌اندازد. ادعای حمایت از "حق تعیین سرنوشت ملل" و یا ادعای حمایت از "حقوق بشر" حرفهای پوچی در قاموس امپریالیسم هستند که آنها با سوء استفاده از این عبارات بر سرنوشت ملل بطور کامل مسلط شوند و دمار از روزگار آنها در آورند. به کروآسی نگاه کنید که به مستعمره آلمان بدل شده است. بوسنی هرزه گوین فقط بر روی صفحه کاغذ موجودیت دارد. هیچیک از این ملتها قادر نیستند در دوران تسلط امپریالیسم در بالکان از حق تعیین واقعی سرنوشت خویش سخن بگویند. سرنوشت آنها بدست امپریالیستها تعیین می‌گردد.

سازمان اوچکا سازمانی ساخته و پرداخته دست امپریالیستها که ستون پنجم ناتو بوده و می‌خواهد با قتل عام صربها "آزادی" کوزوو را بدست بیاورد. این سازمان بر اساس منابع آلمانی (فرانکفورت روندشاو) ۲/۵ میلیارد مارک از قاچاق مواد مخدر و باجگیری درآمد. نشریه ایروپین (The European) در سپتامبر ۱۹۹۷ نوشت سازمان امنیت نظامی و غیر نظامی آلمان در آموزش و تسلیح شورشیان دست دارد تا نفوذ آلمان را در بالکان تحکیم کند و مسئله فراریان جنگ را تحت کنترل خود در آورد (نقل از نشریه

کنکرت شماره ۳/۹۹). در همین امسال فرستاده ویژه آمریکا روبرت گلبهارد (Robert Gelbard) از "اوچکا" به عنوان سازمان تروریستی نام برد و تهدید کرد نام آنها را در صورت ادامه عملیات تروریستی به صورت اسامی سازمانهای تروریستی اضافه کند. این سازمان فاشیستی می‌خواهد کوزوو را از صربها پاک کرده و منطقه خالص آلبانی ایجاد کند. آنها در سال ۱۹۹۸ ساتوسل به ۶۰۰ عملیات تروریستی و جنایتکارانه علیه مردم عادی نام‌نگینی از خود بجا گذاردند. مگر می‌تواند ملتی با قتل عام ملت دیگر خود را آزاد کند؟ این چنین ملتی خود نیز آزاد نیست. آزادی اهدائی امپریالیستها دوام و بقا ندارد. این یک آزادی مصلحتی است که وی بدست آورده است تا از چاله به چاه بیفتد. "اوچکا" که رهبر نظامیش (هاشم تجاچی) بر اساس منابع آلمانی (روزنامه تاتس TAZ مورخ ۲۵ مارس ۱۹۹۹ بنام جنایتکار و قاتل تحت تعقیب پلیس روسیه و چین است چگونه می‌تواند امضاء کننده قرارداد "رابولیه" باشد. این سازمان سازمانی پوشالی است که سلاحها و غذایش نیز از انبارهای امپریالیسم آلمان سرازیر می‌شود و نه یک سازمان آزادیبخش آنطور که بویژه آلمانها تبلیغ می‌کنند و برایشان با مخارج گزاف و چرب کردن سیل مامورینش در آلمان تظاهرات راه می‌اندازند. این چه سازمان آزادیبخشی است که خواستار حمله ناتو به یوگسلاوی است و برای آن تظاهرات راه می‌اندازد؟

امپریالیستها پس از توافق دولت یوگسلاوی با نمایندگان مردم کوزوو که برای آنها بسیار نامطوب بود، با هدف برهم زدن توافق میان آنها بیکباره از جیب بغلشان تبصره‌ای در آوردند که به موجب آن باید دولت یوگسلاوی بپذیرد که ۲۸۰۰۰ نفر سرباز پیمان ناتو در کوزوو برای نظارت بر تحقق موافقتنامه "رابولیه" مستقر شوند. بقول نشریه آلمانی اشپگل در تاریخ ۹۹/۳/۲۲ "طرف یوگسلاوی فقط امکان انتخاب بین طاعون و وبا را دارد". کدام کشور مستقلی است که در دستی حق حاکمیت خود را تقدیم امپریالیستها کند و اجازه دهد سرزمینش اشغال گردد؟ چنین قرارداد ننگینی را کسی حق ندارد امضاء کند. یوگسلاوی بدروستی از امضای ضمیمه‌ی قرار داد سرباز زد و در عوض "هاشم تجاچی" آنرا یکجانبه امضاء کرد و اجازه حمله به یوگسلاوی را صادر نمود.

جنایات امپریالیستها نه تنها به کسب حقوق خود مختاری برای مردم آلبانی ساکن کوزوو منجر نمی‌شود، بلکه به نسل کشی در منطقه دامن می‌زند. باید چشمها را گشود و دید که فرار هزاران نفر مردم کوزوو فقط ناشی از سیاست شونیستی و ضد کمونیستی میلو سوویچ نیست که رویزونیستها شوروی و یوگسلاوی زیر بغل

وی را گرفته بودند و حال نیز از صربستان بزرگ سخن می‌گوید، بلکه این ناتوست که فاجعه جدیدی را در بالکان آفریده است و با دروغ عوامفریبی در پی قورت دادن این سرزمین است. امپریالیستها خواهان اشغال کوزوو و افکندن رحل اقامت در آن هستند. آنها می‌خواهند عراق دومی در اروپا بوجود آورند. علیرغم این حقیقت همه دانسته که صدام جنایتکار و دیکتاتور است و با سیاست شونیستی خود کردهای عراق را با گاز سمی قتل عام کرده و با آتش زدن دهات کردنشین کردها را خانه خراب نموده و تاراندنه است، علیرغم اینکه این دیکتاتور مخوف مسئول دریای خون یک میلیون ایرانی و سیصد هزار عراقی است، باز هم نمی‌توان آنرا وسیله‌ای کرد برای توجیه حضور امپریالیسم آمریکا در منطقه و محاصره همه جانبه کشور عراق که مغایر همه موازین انسانی و حقوقی بین‌المللی است. اقدامات شونیستهای صرب باید بجای خود مورد انتقاد قرار گیرد و ما در همین شماره "توفان" این کار را خواهیم کرد. ولی تجاوز به یوگسلاوی را بخشی از تلاش امپریالیسم برای توسعه میدان نفوذش ارزیابی کرده و آنرا شدیداً محکوم می‌کنیم.

به سرنوشت کردهای ترکیه نگاه کنید و آنرا با یوگسلاوی مقایسه نمائید، کدام مردم از "حقوق بیشتری" در چارچوب کشوری که در آن ساکنند برخوردار بودند، مسلماً مردم کوزوو. پس چرا اگر واقعاً اساس سیاست امپریالیستهای آمریکا و ناتو آنطور که نوک زبانی می‌گویند حمایت از حق تعیین سرنوشت ملل بدست خودشان و نه بدست امپریالیستهاست، اگر واقعاً سیاستشان در جهت جلوگیری از نسل کشی است چرا به ترکیه حمله نمی‌کنند و رژیم نظامی و ارتجاعی آنجا را به پذیرش حق کردها حتی در چارچوب حفظ تمامیت ارضی ترکیه مجبور نمی‌سازند، چرا حقوق ارامنه را از آنها طلب نمی‌کنند که بدست ترکهای شونیست قتل عام شدند، بلکه برعکس برای دستگیری اوچکان رهبر کردهای ترکیه با یکدیگر تباخی می‌نمایند تا وی را سر به نیست کنند. مگر حقوق خلق فلسطین وحشیانه از جانب صهیونیستها مورد تعرض قرار نمی‌گیرد که هزاران نفر از آنها را در اردوگاههای آوارگان قتل عام کرده‌اند. مگر مردم کشمیر حقوقشان توسط حکومت هندوستان پایمال نمی‌گردد، مگر اندونزی تیمور شرقی را به خون نکشیده است، مگر امپریالیسم انگلستان در ایرلند جا خوش نکرده است، مگر مردم سرزمین باسکها در اسپانیا از حقوق کامل برخوردارند، پس چرا این سیاست "اصولی" و "اساسی" در این موارد برائتی ندارد؟

ادامه در صفحه مقابل

تجاوز بربر منشانه به یوگسلاوی و مواضع ما

می‌کشاند و ملتها را به اسارت خویش در می‌آورد. وضعی که در بالکان پدید آمده مسئولیتش در درجه اول به گردن امپریالیست‌هاست. پس از عراق نوبت به یوگسلاوی رسید و این سیاست بیش‌رمانه‌ای برای استقرار یک نظم نوین در جهان است که خلقهای عراق و آلبانی ساکن کوزوو اولین قربانیان آن هستند. کمونیستها باید ماهیت جنگهای امپریالیستی را برای مردم روشن کنند و مانع شوند که از مردم گوشتهای دم توپ بسازند. تنها سوسیالیسم می‌تواند این وضع را تغییر دهد.

تجربه حمله به یوگسلاوی آنهم در حالی که در انگلستان، آلمان، فرانسه، ایتالیا و... حکومتهای سوسیال دموکرات بر سر کارند و چهره‌های جنبش "چپ" سالهای ۱۹۶۸ در راس قدرت قرار گرفته‌اند (نظیر فیشر وزیر امور خارجه آلمان از حزب سبزها، اتو شیلی وزیر داخله آلمان از حزب سوسیال دموکرات و وکیل مدافع گروه بادر-ماینهوف در آلمان و گرهارد شرودر یکی از چهره "چپ" جوانان سوسیال دموکرات در آلمان که امروز به صدراعظمی آلمان رسیده است، حزب سوسیالیست در فرانسه و یا اتحاد "چپها" در ایتالیا و حزب کارگری انگلستان و حتی کلیتون از حزب دموکرات که در جوانی از مخالفین تجاوز آمریکا به ویتنام بود و از خدمت سربازی سر باز میزد، نشان می‌دهد که افراد حتی اگر با نیات خوب به حکومت برسند باید تابع منافع سرمایه‌داری حاکم باشند و خود را بر سیستم موجود و حاکم وفق دهند. آنها مطیع نظام می‌شوند و مقتضیات نظام را مجبورند در مد نظر داشته باشند. زبان آنها نیز برمی‌گردد، استدلال‌شان نیز تغییر می‌کند و عملشان به آنجا منجر می‌شود که حتی در سرکوب خارجی‌ان در حمایت از منافع امپریالیسم حاکم، وقتی جایش برسد، از دست راستها نیز جلو بزنند. پس باید نظام را زیر و رو کرد و نه اینکه با شرکت در پارلمان به ماشین سرکوب دولتی رنگ و جلای "دموکراتیک" زد. پلورالیسم بورژوازی یعنی همین تاتری که در مقابل چشمان شگفت زده جهان بازی می‌شود. هم احزاب دست راستی در حمایت از منافع امپریالیسم خواهان تجاوز به یوگسلاوی هستند و هم احزاب "دست چپی". فرق نمی‌کند که کدام حزب بر سر قدرت است، مهم آن است که منافع امپریالیسم تامین گردد. بیچاره سوسیال دموکراتهای ایرانی که مستاصل‌اند چه موضعی بگیرند که نه سیخ بسوزد و نه کباب. □

حزب کار ایران و سازمان کارگران مبارز
ایران ۳۰/۳/۹۹

توجیه می‌کند و این سیاست هسته تقسیم جهان را در کنه خود نهفته دارد، سیاستی ارتجاعی و تجاوزکارانه است. جنگ در یوگسلاوی نه آنطور که به دروغ ادعای می‌کنند ادامه سیاست حمایت از خلقها و حقوق بشر و جلوگیری از نسل‌کشی است. این وصله را با هیچ سریشی، حتی با به حرکت در آوردن تمام ماشین سریشهای تبلیغاتی جهانی نیز نمی‌شود به دامن امپریالیستها وصل کرد. تجاوز به یوگسلاوی که حدود چهار سال است آغاز شده تعیین جدید مرزهای نوین جغرافیائی و بازگشت به دوران تسلط امپریالیستها در قبال از جنگ جهانی اول در اروپاست. این جنگ ادامه سیاست تقسیم جهان و غارت و سرکوب ملت‌هاست. ما این سیاست را سیاستی جنگ طلبانه، جنایتکارانه ارزیابی کرده و آنرا محکوم می‌کنیم. در عین حال هشدار می‌دهیم که ملت‌های جهان بهوش باشند زیرا امپریالیستها حتی از بالای سر همین سازمان ملل پفکی که آن را بطور کلی از کار انداخته‌اند و عملاً چین و روسیه را از استفاده از حق و توری خود محروم کرده‌اند، و در مغایرت با تصمیمات آن به یک نیروی تجاوز و قلدری در جهان بدل شده‌اند و به دولتها و ملتها امر می‌کنند که مطابق میل آنها رفتار کنند. امپریالیستها موازین جدیدی را با زبان زور و تحکم به جهان دیکته می‌کنند که هر روز می‌تواند دامنگیر کشور جدیدی گردد. فردا نوبت ایران آزاد و انقلابی خواهد بود که برای حفظ منابع طبیعی‌اش مورد حمله اوباشان امپریالیست قرار گیرد که گویا با بستن چاه نفت بر اروپا و آمریکا تمدن جهانی را به خطر انداخته و مردم جهان را به یخ زدن در سرمای سخت و غیر انسانی زمستان محکوم کرده است. پس فردا چاههای نفت عربستان سعودی مصادره می‌شود به این بهانه که عربها به غصب چاههای نفتی که به همه بشریت تعلق دارد، مانع پیشرفت تمدن هستند. اینجا سخن بر سر منطق نیست بر سر قلعچماقی و قلدری است. منطق زور جای همه چیز را گرفته است، قانون جنگل حاکم می‌گردد، نظریه حق با قوی تر است که مدت‌ها منطق هیتلر بود به شعار همه امپریالیستها بدل شده است. بر اساس همین منطق، دول و ملل ضعیف که دائماً مورد تهدید امپریالیستها قرار دارند به مصداق "رو قوی شو اگر راحت جهان طلبی که در نظام طبیعت ضعیف پایمال است" بودجه‌های سرسام‌آوری در خدمت تسلیحات قرار می‌دهند و وضع زندگی مردم اسفبارتر می‌گردد. هم اکنون نغمه حمایت از مردم تسب بلند است. روشن است که این "انساندوستی" در مورد نظام برده‌داری در خدمت سیاست تجزیه چین و اسارت مجدد مردم آن است. امپریالیسم از هم اکنون تدارک حمله به چین را می‌بیند. امپریالیسم جهان را به پرتگاه جنگ جهانی سوم

گفته می‌شود که ناتو برای حمایت از حقوق بشر و اجبار می‌لوسویچ به انصراف از دیکتاتوری به یوگسلاوی لشکر کشیده است. اگر چنین است پس چرا مردم عادی را می‌کشند و مردم را از هستی ساقط می‌کنند؟ بمباران پلها، بیمارستانها، منازل مسکونی و منابع آب و کارخانجات چه ربطی به مبارزه با دیکتاتوری دارد؟ و تازه عکسهای چگونگی بمباران و هدفگیری و نابودی تاسیسات زیر بنائی یوگسلاوی را یعنی عکسهای این جنایت تکانه‌دهنده و هولناک ضد بشری را در "ایترنیت" به بمنزله سرگرمی و عادی جلوه دادن آدمکشی به نمایش می‌گذارد، مگر بمباران صربها یا عربها و پس فردا ترکها و یا ایرانیها در خدمت حقوق بشر است؟ چرا این مدافعان دروغین حقوق بشر رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی را که ده‌ها سال به قتل عام سیاهان مبادرت می‌ورزید و آنها را در اردوگاههای استراتژیک (هوم لند) زندانی می‌کرد، مورد حمله قرار ندادند، بلکه برعکس به تحکیم این رژیم بربرمنش در آفریقا کمر همت بستند. مگر موبوتو این دلگک "سیا" و نوکر امپریالیسم فرانسه کم جنایت کرد؟ مگر شاه ایران جنایتکار نبود؟ مگر آل سعود و طالبان مظاهر بارز دموکراسی در جهان هستند؟ چرا ناتو و آمریکا به این ممالک حمله نمی‌کنند؟ این چه سیاست "اصولی" و "اساسی" است که در اکثر مکانها کاربرد ندارد؟ واقعیت این است که ماهیت توسعه طلبی امپریالیستها را نباید بر اساس آنچه می‌گویند و دروغهایی که می‌پراکنند ارزیابی کرد، بلکه برعکس باید عمل آنها را دید، هدف آنها را تجزیه و تحلیل کرد تا به ماهیت سیاست آنها پی برد. بنظر ما تجاوز امپریالیستها به یوگسلاوی بهر عنوان و بهانه مکارانه‌ای صورت گیرد مبتنی بر توسعه مناطق نفوذ و تقسیم جهان بر اساس نظم نوین جهانی است.

رئیس جمهور آمریکا با وقاحت بی‌نظیری در سخنرانی‌های خود رسماً یوگسلاوی را تهدید به تجزیه می‌کند. آیا این دخالت آشکار در امور داخلی یک کشور عضو سازمان ملل متحد و عضو سازمان همکاری و امنیت در اروپا نیست؟

آیا این آمریکا است که باید در واشنگتن در مورد سرنوشت مردم جهان تصمیم بگیرد؟

امپریالیسم آمریکا حتی تعارف را نیز بکنار گذارده است و می‌گوید آنقدر در یوگسلاوی تخریب خواهد کرد و شرایط معیشتی مردم را نابود خواهد کرد و از آنها خواهد کشت تا حقوق بشر در آنجا مستقر شود؟!، حقیقتاً که کلمات مفاهیم خود را از دست داده‌اند. فقط توجه به این واقعیت که سیاست جنگی کنونی امپریالیستها، نابودی ملتها و دشمنی بین آنها را شامل می‌گردد و تجاوز قلدر منشانه و تهدیدگرانه به ممالک را

یکی به نعل...

کردم. کسانی هستند که اینها را قبول ندارند. ما باید حق آنها را هم تضمین کنیم تا حرف خود را بزنند.
حقیقتاً خواننده از خنده روده‌بر می‌شود. چقدر سخنان خاتمی شبیه آن اظهار فضلای اپوزیسیون خارج‌نشین است که حق حرف آقای معروفی در حمایت از رژیم جمهوری اسلامی و وزیر ارشاد جمهوری اسلامی، مهاجرانی، و وزیر فاقد مسئولیت و پست ثابتش در امور تزییرات اسلامی، لاجوردی معدوم را به رسمیت می‌شناسد و تضمین می‌کند و معتقد است نه تنها نباید بی‌ادبانه با گوجه فرنگی و تخم مرغ نگذدیده بر سر آنها زد، بلکه باید برای نشان دادن سعه صبر اپوزیسیون، آنها را با باد بزن دستی، حضوراً باد هم زد تا مبادا حق بیان دموکراتیکشان خدشه‌دار شود. اگر تا به امروز کسی فکر می‌کرد جناح مسلط از حق آزادی بیان برخوردار بوده و این مستفیدین بوده‌اند که برای کسب آزادی بیان به مرگ محکوم می‌شده‌اند، آقای خاتمی آنها را از این خواب غفلت بدر آورده است. آقای خاتمی از همان اصل معروف آزادیهای دموکراتیک بی‌قید و شرط برای همه دفاع می‌کند. از چماق‌دار حزب‌اللهی گرفته تا مصدوم رو بمرگ که مزه چماق را بر سر اندیشگرش خود حس کرده است باید از این حقوق دموکراتیک برخوردار باشند. همه باید از حق دموکراتیک ابراز وجود برخوردار گردند. اپوزیسیون باید به چاقوکشان و چکمه‌پوشان رژیم حاکم حق بیان نظریات داده و آنها را برای آنها حتی تضمین نیز بنماید و جلوی حرف آنها را نگیرد. اگر اپوزیسیون این تضمین را به چاقوکشان یدی و فکری ندهد معلوم می‌شود به آزادیهای دموکراتیک بی‌قید و شرط اعتقادی ندارد و اساساً دموکرات نبوده و لذا برای دیکتاتورها نمی‌شود حق بیان آزاد قائل شد.

خاتمی در پاسخ دانشجویی که سوال کرد "مدارا و گفتگو، تحمل خشونت تا کی؟" اظهار داشت: "این مدارا باید تا حاکمیت قانون تداوم یابد و یاد بگیریم که همدیگر را تحمل کنیم."

ما تا به امروز فکری کردیم که حاکمیت در قدرت توانایی شنیدن حتی یک نغمه مخالف را نیز ندارد، ولی آقای خاتمی به ما آموزش دادند که عیب در خود ماست که نمی‌توانیم حاکمیت را تحمل کنیم. معلوم شد این ما هستیم که نرمش نداریم، انعطاف پذیر نیستیم، گوش شنوا نداریم و... و حاضر نیستیم کسی را تحمل کنیم. این ما هستیم که عیب خود را ندیده‌اند از دیگران ایراد می‌گیریم. گفته ایشان ما را یاد شعر پروین اعتصامی شاعر بزرگ ایران انداخت که می‌گفت:

"سیر یک روز طعنه زد به ییاز

که تو مسکین چقدر بد بوئی

گفت از عیب خود بی‌خبری

زان سبب عیب دیگران بینی"

خاتمی در پاسخ دانشجویانی که به حمله او باش به اجتماعات قانونی نوع "جامعه مدنی" معترض بودند اظهار

داشت: "گروهی هستند که تصور می‌کنند برای انقلاب، مایه بیشتری گذاشته‌اند و حساسیت بیشتری نسبت به نشان می‌دهند... این گروهها حتی ممکن است احساسات خود را تند بیان کنند، این قابل فهم است و اگر ما این را نفهمیم، در مفاهمه اجتماعی دچار اشتباه خواهیم شد."

پس باز هم معلوم شد این گروهها امکان دارد، و نه قطعیت، که احساسات خود را تند بیان کنند و در اثر نوک تیز این احساسات تند و یا لبه‌ی کلفت و برآمده‌آن، چند نفری تلف شده و به خون خود بغلتند، ولی جای نگرانی نیست، این احساسات تند از نظر رئیس جمهور "قابل فهم" است، آنچه قابل فهم نیست آن است که چرا عده‌ای از مقابل این احساسات تند با پشت کردن و بی‌احترامی به آن فرار کرده و بدان معترضند. این عده فراری و معترض همانطور که آقای خاتمی تأکید فرموده‌اند: "در مفاهمه اجتماعی دچار اشتباه" می‌باشند، بی‌ادب تشریف دارند و باید یکدوره کلاسهای آموزشی- تربیتی متعلق به تلاشگران جامعه گل و گشاد در در فرانکفورت ببینند. تفاهم متقابل یعنی تفاهم با سلطنت طلبان، با هواداران بازگشت پادشاهی به ایران و صد البته بیرون دکتر شاپور بختیار و علی امینی و همه ساواکیها و عمال استبداد گذشته و تا حدودی هم استبداد در قدرت، آن بخش از مستفیدین که قدر قدرت نیستند و حقوق دموکراتیکشان توسط جناح قدر قدرت و قلدر "ولایت فقیه" ضایع می‌شود. تفاهم یعنی حق ابراز همبستگی، حق همدردی با این بخش از حاکمیت مانند سرورش، خاتمی، مهاجرانی، کرباسچی که کرباشش را زرع نکرده پاره کرد. تفاهم یعنی تفاهم با دشمنان مردم و گرفته تفاهم با دوست که هنر نیست، روشن است که هر کسی با دوست دارای تفاهم متقابل است. بر اساس این منطق درجه خلوص و حسن تفاهم را اتفاقاً باید در نزدیکی با دشمنان محک زد. هر مفاهمه‌ای دو طرف دارد یک طرف سر و کله غیر مسلح و طرف دیگر چماق بدستان با احساس که باید احساسات تند خود را به دیگران بچشانند، این است تفاهم متقابل و اساس "جامعه مدنی"، یعنی هر کس باید تحمل شنیدن فقط حرفهای دیگران و ضربات احساساتی آنها را داشته باشد. این را می‌گویند آموزش از دموکراسی، این را می‌گویند دموکرات بودن، این را می‌گویند آمادگی به مرگ تا دشمن من اجازه حرف داشته باشد، حتی اگر حق حیات را از من بگیرد. معلوم نیست پس از مرگ من، بی‌بردن به این اشتباه چه سودی برای دموکراسی دارد.

آقای خاتمی در تقویت استدلال خود می‌آوردند: "باید حریم‌ها و حرمت‌ها حفظ شود و نباید با نام آزادی احساسات افراد و جریانات سیاسی را تحریک کرد."

مسلماً هواداران خوش خیال "جامعه مدنی" باید از بی‌احترامی به مخالفین خود دست بردارند و حرمت آنها را حفظ کنند. طرح مطالبات دموکراتیک و فزون طلبی رفاهی و عدالت اجتماعی موجب تحریک احساسات طرف مقابل است که بهیچوجه قابل تامل نیست. جمهوری اسلامی اجازه هتک حرمت هیچکس را نمی‌دهد و معترضین را به

سزای اعمال بی‌ادبانه خود از طریق شورای امنیت ملی (مناسبتین واژه اتفاقاً واژه اسلامی است-توفان) می‌رساند.

وی در جای دیگر می‌افزاید: "دوستان! مگر انقلابی و جبهه رفته، تنها شما هستید، چرا به خود اجازه می‌دهید که سلیقه خود را عین انقلاب بدانید و آن را به دیگران تحمیل کنید. هزاران نفر به جز شما خون داده‌اند، آنها هم حق دارند."

روشن است که از این استدلال چنین بر می‌آید که فقط آنها حق دارند و شما که به حق آنها معترضید، ضد انقلابی، ضد دموکرات، ضد قانون، و ضد جامعه مدنی هستید.

حال به سایر اظهار فضلای جناب ایشان توجه کنید.

در باره حفظ آزادی مطبوعات در چهارچوب قانون می‌فرمایند: "من اجازه برخوردار با مطبوعات را در خارج از چهارچوب قانون نخواهم داد... هر روزنامه و مجله‌ای اگر تخلف کرد و متهم شد با او تنها باید در دادگاه علنی مطبوعات و با حضور هیات منصفه برخورد شود."

ولی قانونی که ایشان به آن حواله می‌دهند هزاران بند و محدودیت بر آزادی بیان و قلم و احزاب و غیره گذارده است. عفریت "مصلح اسلام" و "مبانی اسلام" بر این قانون اساسی سنگینی میکند. هر هیات منصفه‌ای واقعاً اگر منصف باشد و بخواهد بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی منصفانه عمل کند چه جرمی برای مختارها، پوینده‌ها، حاجی‌زاده‌ها، سیرجانی‌ها و... خواهد برید بیش از آنچه در باره آنها تاکنون اجراء شده و یا در آینده در باره سایرین اجراء خواهد شد. در کجای قانون اساسی جمهوری اسلامی قطع دست و بریدن زبان و زدن گردن و سنگسار زنان جرم محسوب می‌شود. اسلام عزیز حاضر است با خفه کردن همه اندیشمندان ایران سوگند یاد کند قطره خون کسی را بر زمین نریخته است. این واقعیت است که هواداران "جامعه مدنی" چشم مردم را بر آن بسته‌اند. اسلام و یا هر دین دیگری با مدنیت غربیه است. آنها با توحش و بربریت بیشتر نزدیک‌اند.

آقای خاتمی در پاسخ دانشجویان که به بسیج دانشجویی در دانشگاه معترض می‌گویند: "بسیج یعنی آمادگی ملت ما برای دفاع از انقلاب، تمامیت ارضی و استقلال و اینکه به دشمنان بگوئیم آماده پاسخ قاطع به هر تجاوزگری هستیم... این غلط است که تصور شود بسیج تنها یک نهاد نظامی است." رئیس جمهوری آنگاه به دانشجویان توصیه کرد که "بطور فعال در بسیج دانشجویی شرکت کنند" اما تأکید کرد که "این اشتباه است که افرادی بخواهند دانشگاه را با بسیج دانشجویی، نظامی کنند، هویت بسیج در دانشگاه دانشجویی است."

ولی این اشتباه که به قیمت لت و پار شدن ده‌ها دانشجو تمام شده است از هویت بسیج که دانشجویان بی‌سواد هستند که بدون امتحان ورودی، بابت سهمیه ایدئولوژیک برای زدن و جاسوسی و خرابکاری به دانشگاه آمده‌اند، ناشی می‌گردد. ماهیت بسیج دانشجویی نیست، نظامی ادامه در صفحه ۸

امپریالیسم به دنبال ...

و خلقهای یوگسلاوی را برای خود خواهد خرید. حال به متن این سند پردازیم که حتی حداقل در آلمان از دید نمایندگان مجلس که به تجاوز آلمان به یوگسلاوی بر خلاف قانون اساسی آلمان رای دادند پنهان نگهداشته شد. هم اکنون اعتراض برخی از آنها که فریب وزارت امور خارجه (بخوانید مجموعه نظام پارلماناریستی و پلورالیستی امپریالیستی - توفان) را خورده اند در آمده است:

"بند ۶ آ) ناتو در مقابل کلیه محاکم حقوقی، عادی، اداری و یا کفیری از مصونیت برخوردار است.

ب) وابستگان به ناتو در تحت همه شرایط و در هر زمان، در مورد کلیه جرایم عادی، اداری، کفیری، و یا انضباط اداری که احتمالاً در جمهوری فدرال یوگسلاوی مرتکب می شوند، مصونیت داشته و رسیدگی به آنها از حیثه صلاحیت قضائی طرفین دعوا (منظور آلبانی های کوزوو و دولت یوگسلاوی است - توفان) خارج است.

طرفین مشاجره باید از کلیه دولی که در عملیات ناتو شرکت دارند حمایت کنند تا صلاحیت قضائی خود را نسبت به تبعه خود اعمال نمایند...

بند ۸ - وابستگان ناتو باید مجاز باشند با کلیه وسایل نقلیه، کشتیها، هواپیماها و کلیه تجهیزات خود در سراسر خاک جمهوری فدراتیو یوگسلاوی از جمله در حیثه هوائی و آبی آزادانه و بدون مانع و بدون محدودیت ورودی حرکت کنند. این امر در عین حال شامل نکات زیرین - و نه تنها آنها نیز می شود - از جمله حق استقرار اردوگاهها، انجام مانورهای نظامی، و حق استفاده از کلیه مناطق و تاسیسات که برای عملیات کمک رسانی و آموزشی و عملیات صحرائی ضرورت دارند...

بند ۱۰ - مقامات دولتی جمهوری فدراتیو یوگسلاوی موظفند حمل و نقل وابستگان ناتو، وسایل حمل و نقل، کشتیها، هواپیماها، تجهیزات یا کمکهای ناتو از راه هوائی، بنادر، جادهها و یا فرودگاهها، با وسایل مناسب را همراه با حق تقدم ممکن گردانند.

نباید مخارجی برای پرواز و فرود آمدن هواپیماها و تعیین مسیر پروازها در آسمان یوگسلاوی به پای ناتو نوشته شود.

همچنین نباید برای استفاده از بنادر توسط کشتیهای ناتو گمرک، کار مزد و یا مخارج دیگری بحساب ناتو نوشت.

وسایل حمل و نقل، کشتیها و یا هواپیماها که در عملیات ناتو بکار می روند مشمول هیچ تعهد، اجازه و ثبوتی و یا بیمه تجاری نخواهند بود. □

مروری بر «کوزوو»...

صربها بتدریج آلبانی نشین شد. آلبانیاییها بتدریج بصورت یک اقلیت ملی در آمدند بطوریکه در سرشماری سال ۱۹۸۱ از ۱.۵۸۴.۴۴۱ شهروند کوزوو ۱.۲۲۶.۷۳۶ نفر (۷۷/۴٪) آلبانیایی و ۴۹۸.۲۰۹ نفر (۱۳/۲٪) صرب بوده اند. در کنار آنها ترکها، روماها، مونتنگروئینها نیز زندگی می کردند.

در فاصله دو جنگ جهانی تلاش صربها برای مستحیل کردن آلبانی ها با شکست روبرو شد. پس از پیروزی کمونیستها در جنگ جهانی دوم و بر سر کار آمدن یوزپ تیتو منطقه کوزوو از حقوق خود مختاری در اداره امور محلی برخوردار شد. زبان آلبانی به منزله زبانی با حقوق مساوی، مدارس و مطبوعات خود را بر پا کرد. تیتو که به آلبانی چشم داشت با شوروی دوران استالین درگیر شد و از جانب کمیترن محکوم و از نهضت کمونیستی اخراج گردید. وی در فاصله میان سالهای ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۲ تعداد ۴۰۰.۰۰۰ نفر از کمونیستهای یوگسلاوی را از حزب اخراج کرد تا راه ویژه یوگسلاوی را در مقابل سوسیالیسم بگذارد. در همان سال ۱۹۵۱ پیمان نظامی با آمریکا بست و دو سال بعد با دو کشور عضو ناتو پیمان بالکان را منعقد نمود. بقول مجله آمریکائی بیزینس ویک (Business Week) "تیتو اساساً ارزاترین اسلحه غرب در زمان جنگ سرد علیه شرق اروپا بود".

با اتخاذ موضع انور خوجه در حمایت از شوروی سوسیالیستی، آنگاه به یکباره آلبانی های کوزوو مورد تردید و سوءظن تیتو رهبر ریزینوئیستهای یوگسلاوی قرار گرفتند و یکباره به مردم درجه دو تغییر شکل دادند. این دوره با روی کار آمدن ریزینوئیستها در شوروی و دوستی خروشچف و تیتو و دشمنی مشترک آنها با آلبانی به پایان رسید. نخست از سال ۱۹۶۹ آلبانی منطقه خود "مختار سوسیالیستی" اعلام شد و موقعیت یک جمهوری سوسیالیستی را بخود گرفت.

پس از مرگ تیتو در سال ۱۹۸۰ بعلت فقر اقتصادی مردم آلبانی و تفاوت سطح زندگی آنها با سایر ملت های ساکن در یوگسلاوی و وجود بیکاری که محصول "سوسیالیسم" نوع یوگسلاوی بود تششای قومی در کوزوو شدت گرفت. آلبانی های ناسیونالیست با فشار به اقلیت صرب مقیم کوزوو آنها را از کوزوو تاراندند بطوریکه نسبت آنها از ۱۸ در صد در سال ۱۹۷۰ به ۱۳ در صد در اوایل سالهای ۱۹۸۰ رسید.

دولت مرکزی یوگسلاوی در ۱۹۸۱ پس از کشتار دانشجویان در تظاهرات عظیمی که از طرف جنبش موجود مارکسیستی با هدف ایجاد جمهوری آلبانی در چارچوب یوگسلاوی "به رهبری جبهه سرخ (Front i Kug) بر پا شده بود به مدت سه ماه در کوزوو اعلام حکومت نظامی کرد. این جبهه در آن تاریخ از نفوذ

فراوانی در کوزوو برخوردار بود. آلبانیهای مترقی مهاجر در اروپا در سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۳ در مقابل تضییقات صربهای ناسیونالیست بپا خواستند. ولی این جنبش توسط صربهای ناسیونالیست در آلبانی و در خارج آلبانی بیاری امپریالیستها و سازمانهای امنیتی آنها در همکاری با یوگسلاوی سرکوب شد و رهبران چپ آن بنامهای یوسف گروالا Jussuf Gervalla، ساردوش گروالا Bardohsh Gervalla قدری ذکا Kadri Zeka در پائیز سال ۱۹۸۳ در شهر اشتوتگارت آلمان توسط پلیس مخفی یوگسلاوی ترور شدند. حکومت کمونیستی وقت آلبانی از یوگسلاوی خواست که "حق مردم کوزوو در تساوی کامل حقوق با سایر خلقهای یوگسلاوی را در شکل یک جمهوری در چارچوب جمهوری فدراتیو سوسیالیستی یوگسلاوی برسمیت بشناسد" (نقل از سند چرا زور پلیسی و تانک علیه مردم کوزوو بکار می رود" تیرانا ۱۹۸۱). این حق طبیعی تا زمانیکه آلبانی سوسیالیستی توسط آلمان بزرگ اشغال نشده بود هرگز مورد پشتیبانی شرق و غرب قرار نگرفت.

در پایان سال ۱۹۸۶ خود مختاری محلی کوزوو از طرف حکومت مرکزی محدود شد. حداکثر از زمان روی کار آمدن اسلوبدان میلو سوویچ و بسیج قومی صربهای ناسیونالیست علیه آلبانیاییها برای ایجاد یک صربستان بزرگ که با روحیه ملی ریزینوئیستها همخوانی دارد و بزعم صربها از نظر تاریخی به صربستان تعلق داشته، منطقه کوزوو به شدت تحت فشار قرار گرفت. اکثریت برنامه های آموزشی یکباره صربی شدند و ادبیات آلبانی از دستور کار آنها خارج شد، تضادها هر روز بیشتر اوج می گرفت تا اینکه در فوریه ۱۹۸۹ اعتصاب عمومی مردم کوزوو بر ضد تعیین رهبری حزب از طرف میلو سوویچ به وقوع پیوست که با استقرار حکومت نظامی حکومت مرکزی پاسخ گفته شد. حکومت مرکزی خود مختاری آلبانیاییها را ملغی کرد و کنترل پلیس، دادگاهها و ادارات عمومی را بدست گرفت. پس از اینکه مجلس محلی کوزوو در سال ۱۹۹۰ جمهوری کوزوو در چارچوب یوگسلاوی را اعلام نمود، مجلس صربها تصمیم به انحلال مجلس و حکومت کوزوو گرفت. ولی امروز روشن است که جنگ بر ضد میلو سوویچ مترجع و ناسونالیست نیست، جنگ در خدمت اهداف امپریالیسم برای توسعه مناطق نفوذ خود است. جنگی است برای انقیاد کامل همه خلقهای یوگسلاوی. خلق یونان در بالکان علیرغم اینکه کشورش عضو ناتو است این امر را بخوبی درک کرد و فوراً به حمایت از مردم یوگسلاوی برخاسته است. مخالفت با جنگ تجاوزکارانه امپریالیسم و حمایت از همبستگی خلقهای یوگسلاوی یک وظیفه کمونیستی است. □

سخنرانی رفیق محمد حسن حسنی در تظاهرات شورای مؤسس اتحادیه سراسری کارگران ایران

امسال بمناسبت اول ماه مه روز جهانی طبقه کارگر توفان اقدام به درج بخش‌هایی از سخنرانی رفیق کارگر و عضو کمیته مرکزی حزب کار ایران محمد حسن حسنی در میتینگ کارگری میدان راه آهن تهران که به مناسبت اول ماه مه سال ۱۳۵۹ به دعوت "شورای مؤسس اتحادیه های سراسری کارگران ایران" که مورد حمله وحشیانه چماق‌داران حزب اللهی قرار گرفت، می نماید.

رفیق حسنی را اغلب کارگران مبارز ایران با نام "بابک" میشناختند. او از فعالین جنبش کارگری، مسئول "شورای مؤسس" و از بنیانگذاران اولیه این تشکیلات کارگری بود. رفیق بابک در سال ۱۳۶۲ توسط خادمین سرمایه دستگیر و پس از ماهها شکنجه توسط رژیم ضدکارگری و ضد کمونیستی جمهوری اسلامی وحشیانه به قتل رسید. "در روز اول ماه مه ۱۸۸۶ چهل هزار تن از کارگران شیکاگو در آمریکا برای قانونی کردن هشت ساعت کار در روز به اعتصاب بزرگی دست زدند... این اعتصاب عظیم با وجود مقاومتی که کارگران از خود نشان دادند، توسط پلیس و کارفرمایان به خاک و خون کشیده شد، صدها کارگر به گلوله بسته شدند و چند تن از نمایندگان کارگران اعتصابی دستگیر شده و توسط دادگاه فرمایشی به اعدام محکوم شدند. در دادگاه یکی از نمایندگان کارگران که به اعدام محکوم شده بود فریاد برآورد:

"اگر شما فکر میکنید که با دار زدن ما میتوانید جنبش کارگران را که میلیونها نفر از زحمتکشان فقیر و ستمدیده نجات خود را در آن می بینند از بین ببرید، پس مرا دار بزنید، ولی بدانید که با کشتن ما فقط جرقه‌ای را خاموش میکنید... جشن اول ماه مه در دوران قبل از حکومت ننگین پهلوی در ایران بطرز با شکوهی برگزار میگردد. در سال ۱۲۹۹ شورای مرکزی اتحادیه کارگران که از ۱۵ اتحادیه تشکیل شده بود برای نخستین بار در جنبش کارگری ایران اول ماه مه روز بین المللی کارگران را جشن گرفت. بدین مناسبت تظاهرات وسیعی توسط کارگران در تهران و دیگر نقاط برگزار گردید. در دوران ننگین حکومت رضا خوان قلدر و محمد رضا شاه جلال از برگزاری این جشن به عناوین مختلف جلوگیری می شد و یا بصورت انحرافی و نمایشی اجرا میگردد. حال ما کارگران به همراهی سایر زحمتکشان و با نیروی پرتوان خود توانستیم رژیم منفر پهلوی را سرنگون کنیم، حالا میتوانیم و وظیفه داریم که روز اول ماه مه را هر چه با شکوهتر برگزار نماییم و همبستگی خود را با کلیه کارگران و زحمتکشان جهان اعلام داریم... طبقه کارگر جهان از بدو پیدایش خود همیشه و در همه حال درگیر یک مبارزه سخت طبقاتی بوده، این مبارزات پیروزها و شکستهایی بدنبال داشته است و در جریان این مبارزات ما کارگران دشمنان واقعی خود را شناخته و راه مبارزه با آنها را نیز فرا گرفته ایم... ما همبستگی خود را با کارگران سراسر جهان اعلام میداریم و باید بخاطر داشته باشیم که هنوز مبارزه طبقاتی ما ادامه دارد و راه پر پیچ و خمی داریم. باید آگاهانه در این مبارزات شرکت نماییم و با اتحاد و یکپارچگی خود، سرمایه داران را در هم شکنیم. شورای مؤسس اتحادیه سراسری کارگران ایران خواستار اجرای مفاد زیر می باشد و برای بدست آوردن این خواسته های به حق مبارزه می نماید: ایجاد بیمه بیکاری برای کارگران، ایجاد کار برای بیکاران، برسمیت شناختن شوراهای واقعی کارگران، تغییر قانون کار فعلی و تصویب قانون کار جدید که کارگران در نوشتن آن سهم باشند، افزایش حقوق مطابق افزایش هزینه زندگی، معافیت مالیاتی حقوق و مزایای کارگران، لغو پرداخت حق بیمه کارگران و برقراری خدمات درمانی مجانی برای کارگران از محل درآمدهای ملی، تأمین مسکن برای کارگران در حداقل زمان، پرداخت حقوق در ایام بستری شدن مطابق روزهای عادی کار، تعطیل پنجشنبه و ۴۰ ساعت کار در هفته، بیرون راندن کلیه عوامل رژیم سابق از کارخانه، اخراج سرمایه داران و کارشناسان خارجی و مصادره اموال آنها به نفع کارگران، رفع تبعیض تعطیلات کارگران و کارمندان و افزایش مرخصی سالیانه به یک ماه در سال، بالا بردن کیفیت خدمات پزشکی و دارویی و بیمارستانی، زمان استراحت کارگران که به دستور پزشک باشد، جزو ساعت کار او حساب شود، لغو آیین نامه انضباطی که تمام مواد آن به ضرر کارگر و به نفع کارفرماست مانند جریمه نقدی، عدم مداخله نیروهای انتظامی از قبیل پلیس، ژاندارمری و ارتش در مسائل کارگری، آزاد بودن اعتراضات و قانونی بودن اعتصابات، شرکت شورای کارگری کارخانه در بررسی سرمایه و وضع مؤسسه و همچنین تصمیمات کارخانه در مورد خرید و فروش و سرمایه گذاریهای جدید، استخدام و اخراج باید با نظر شورای کارگران باشد، تأمین وسایل رفاهی کارگران و تأمین بهداشت و وسایل ایمنی و تهیه غذای گرم و مجانی رسمی شدن کلیه کارگران پیمانی، ایجاد شورای پزشکی برای بررسی وضع کارگران از کارافتاده و بیمار، پایین آوردن سن بازنستگی از ۳۰ سال به ۲۰ سال برای کارهای شاق نظیر معدن، ریخته گری و..."

جاودان باد خاطره شهدای ماه مه! پیروز باد مبارزات حق طلبانه کارگران!
(بخشهایی از سخنرانی رفیق "بابک" و قسمتهایی از قطعنامه راهپیمایی اول ماه مه ۱۳۵۹ به نقل از "شورا"

نشریه شورای مؤسس اتحادیه سراسری کارگران ایران ویژه اول ماه مه ۱۳۵۹)

فرخنده باد...

زحمتکشان درآید. خواست کارگران سراسر جهان محو استمار و بنا نهادن دنیایی عاری از جنگ، فاشیسم، شونیسیم، ناسیونالیسم، فقر و بیکاری، فحشا، دزدی و گرسنگی و همه آن مظاهر وجودی نظام سرمایه داری است.

سرمایه داری تاکنون دو جنگ جهانی و صدها جنگ منطقه ای، کودتاها و ترورسم بین المللی را موجب شده است. سرمایه داری غرب به رهبری آمریکا علیرغم اینکه رقیب سوسیال امپریالیسم خود را از دست داده است از مسابقه تسلیحاتی دست بر نمی دارد و نمی تواند هم دست بردارد. زیرا سرمایه های ملل گوناگون از یکدیگر نیز میهراسند. دعوا بر سر غارت است، و آنها باید همواره برای غارت آماده باشند. بمباران وحشیانه عراق و یوگسلاوی که در قالب "حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت ملل" صورت میگیرد، به واقع در چهارچوب رقابتهای امپریالیستی بر سر غارت و تقسیم مجدد جهان قابل تبیین است. سرمایه داری مادر همه بیماریهای اجتماعی درجهان است.

رفقای کارگر،

تنها سوسیالیسم است که با برچیدن نظام بهره کشی سرمایه داری قادر است زمینه را برای آزادی کامل بشریت فراهم کند. با استقرار سوسیالیسم شیوه تولید سرمایه داری در عرصه اقتصاد بر می افتد. بحران از بین می رود و سازمان تولید اجتماعی را بر اساس نیازمندیهای واقعی انسان و بر اساس یک برنامه ریزی بصورت علمی تدوین شده و هماهنگ تکامل می دهد. سوسیالیسم با استقرار خود در جهان مرزهای ملی را برمی چیند و به خصومت بین ملت ها پایان می دهد. جنگ و مسابقه تسلیحاتی را از بین می برد و ثروت عظیمی را که تاکنون به کار تهیه سلاح های کشتار عمومی به کار می رود، در خدمت رفاه بشریت مصرف خواهد کرد. سوسیالیسم پرچم نجات بشریت است. کارگران تنها از طریق حزب سیاسی خویش، حزب مارکسیست - لنینیست و متشکل شدن در آن قادرند با انقلاب قهرآمیز قدرت سیاسی را به کف آورند و آینده تابناک بشری را با دست خود رقم زنند.

زنده باد آزادی، برابری و سوسیالیسم!

نابود باد ارتجاع، سرمایه داری و امپریالیسم!

سازمان کارگران مبارز ایران

حزب کار ایران - توفان -

اول ماه مه ۱۹۹۹ - ۱۱ اردیبهشت

۱۳۷۸

آغاز فروپاشی...

سوسیالیسم داده تا تجدید قوا کرده و ساختمان سوسیالیسم را بر پا سازد. لازمه این سیاست آن است که در مقابل جنگ طلبی امپریالیستها که در پی فرصت مناسبی برای نابودی سوسیالیسم می‌گردند، از نظر تاکتیکی سیاست صلحجویانه‌ای در پیش گرفت تا زمان تجاوز آنها را تا حد ممکن به عقب انداخت. به همین جهت لنین گفت: "تنها طبقه کارگر است که می‌تواند بعد از بدست گرفتن حکومت سیاست صلح را در عمل نه در گفتار بموقع اجراء بگذارد". (کلیات "طرح قطعنامه سیاست زمان معاصر" جلد ۲۵). این ایده اساسی همزیستی مسالمت آمیز لنین بود. امپریالیستها که نمی‌توانستند ایده صلحجویانه کمونیستها را بپذیرند و با خشونت و حثیانه‌ای با آنها برخورد کردند. به نخستین کشور سوسیالیستی جهان تجاوز مسلحانه کردند و ضد انقلاب داخلی و حامی تزارها را تقویت نمودند. ولی نه مداخله مسلحانه ۱۴ کشور سرمایه‌داری و همدستی همسایگان ارتجاعی شوروی با گارد‌های سفید و نه توطئه‌ها و دیسه‌های گوناگون، نتوانست سوسیالیسم را نابود کند. لنین در همان موقع فرمان تسلیح مردم را صادر کرد و در هشتمین کنگره حزب کمونیست شوروی در گزارش کمیته مرکزی آورد: "بدون دفاع مسلحانه از جمهوری سوسیالیستی ما نمی‌توانستیم وجود داشته باشیم". (جلد ۲۹).

این وضع تا سال ۱۹۲۰ که شوروی سوسیالیستی بر دشمنان خارجی فائق آمد ادامه داشت و سپس تا حدودی توازن نیرو در سطح جهانی برقرار گردید. همزیستی مسالمت آمیز از ناگزیری شرایط به امپریالیسم جهانی تبدیل شده بود.

بطور خلاصه می‌توان گفت که آن همزیستی مسالمت آمیزی که لنین در نظر دارد دارای چنین خصوصیات است:

- ۱- همزیستی مسالمت آمیز در مورد روابط کشور با کشورهای سوسیالیستی با دول سرمایه‌داری مفهوم و مصداق پیدا می‌کند که ناگزیرند برای مدتی هر چند محدود در کنار هم زیست داشته و همدیگر را تحمل کنند.
- ۲- همزیستی مسالمت آمیز مربوط بدورانی است که سوسیالیسم هنوز در مقیاس جهانی پیروز نشده و محدود به یک یا چند کشور است و در محاصره دریایی از نهنگان سرمایه‌داری که دشمنان سوگند خورده وی هستند زندگی می‌کند.
- ۳- همزیستی مسالمت آمیز کشور یا کشورهای سوسیالیستی از یک طرف و دول امپریالیستی از طرف دیگر عبارت است از زیستن آنها در کنار یکدیگر یا داشتن روابط اقتصادی و سیاسی بر اساس حقوق متساوی.
- ۴- دول امپریالیستی با همزیستی مسالمت آمیز با کشور یا کشورهای سوسیالیستی مخالف‌اند و فقط در اثر

مقتضیات نیروهای سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورهای اخیر باین سیاست تسلیم می‌شوند ولی خود را برای جنگ بعدی آماده می‌کنند.

لنین این امر را با درک علمی و شش طبقاتی خود خوب می‌فهمید و به همین جهت نوشت: "امپریالیسم بین‌المللی برحسب وضع عینی خود و بنا بر منافع اقتصادی آن طبقه سرمایه‌داری که مُثْتَلَس می‌باشد نمی‌تواند با جمهوری شوروی خو بگیرد." (سخنرانی لنین در هفتمین کنگره حزب کمونیست روسیه جلد ۲۷).

لنین می‌فهمید که این وضع موقتی است و با خوی درنده سرمایه‌داری نمی‌خواند. بی‌جهت نبود که حتی در کنگره هشتم بار دیگر تذکر داد: "وجود جمهوری شوروی در کنار دول امپریالیستی برای مدت متمادی دور از عقل است. سرانجام روزی یکی از آنها بر دیگری پیروز می‌شود." (جلد ۲۹).

روشن است که لنین از همزیستی مسالمت آمیز، "بی‌خطری" و "مهربانی" و "بشردوستی" امپریالیستهای خونخوار را که در پی "درک و تفاهم متقابل" باشند نمی‌فهمید. آنرا شرایطی می‌دانست که برای وی بطور موقت تا تیز کردن لبه شمشیرشان به آنها تحمیل شده است. وی بکرات لزوم اعتدالی دائمی هوشیاری دولت سوسیالیستی نسبت به امپریالیسم را یادآور می‌شد و می‌گفت: "درسی که کارگران و دهقانان باید بیاموزند اینستکه آماده باشند و بخاطر داشته باشند که ما در محاصره آن اشخاص، طبقات و دولی هستیم که بزرگترین نفرت‌ها را نسبت به ما علناً ابراز می‌دارند. باید دانست که در برابر هرگونه تهاجمی ما همیشه بموئی آویزیم" (سخنرانی لنین در نهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه، در باره سیاست داخلی و خارجی جمهوری، کلیات جلد ۳۲).

ایمان به این رهنمود لنین و پیروی از آن بود که سوسیالیسم به رهبری استالین از گزند نازیم هیتلری نجات یافت.

لنین هرگز به میخله خود خطور هم نمی‌داد که سیاست همزیستی مسالمت آمیز، تمام مضمون سیاست خارجی دولت سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد. وی بارها متذکر شده بود که اساس سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی انترناسیونالیسم پرولتری است. وی گفت: "روسیه شوروی کمک به کارگران جهان را در مبارزه مشکشان به خاطر زیر و رو کردن سرمایه‌داری بزرگترین افتخارات می‌شمارد." (چهارمین کنگره جهانی انترناسیونال کمونیست و شورای نمایندگان کارگران و سربازان ارتش سرخ-کلیات جلد ۳۳).

لنین در متن طرح برنامه حزب که برای هفتمین کنگره حزب کمونیست روسیه (بلشویک) تهیه شده بود بروشنی معین کرد که "پشتیبانی از جنبش انقلابی پرولتاریای سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته و پشتیبانی از جنبش دموکراتیک و انقلابی در تمام کشورها بطور کلی و در

مستعمرات و کشورهای وابسته به ویژه مضمون عمده سیاست بین‌المللی حزب را تشکیل می‌دهد (کلیات جلد ۲۷ صفحه ۱۳۲).

همین روش را استالین ادامه داد و نوشت: "اساس مناسبات ما با کشورهای سرمایه‌داری امکان دادن به همزیستی دو نظام متضاد است." و "حفظ مناسبات مسالمت آمیز با کشورهای سرمایه‌داری وظیفه حتمی ماست" (گزارش سیاسی کمیته مرکزی به پانزدهمین کنگره حزب کمونیست شوروی).

و سپس استالین این وضعیت را بصورت مشخص چنین تشریح کرد: "همزیستی مسالمت آمیز بین سرمایه‌داری و کمونیسم بشرط وجود تمایل دو طرفه به همکاری، بشرط آمادگی برای انجام تعهدات و بشرط مراعات اصول برابری و عدم مداخله در امور داخلی دول دیگر کاملاً ممکن است." (پاسخ به پرسشهای گروه سردبیران روزنامه‌ای آمریکائی، نقل از پروادا ۲ آوریل سال ۱۹۵۲).

استالین می‌گفت: "آمریکا از ما می‌خواهد که اصولاً از سیاست پشتیبانی از جنبشهای آزادیبخش طبقه کارگر سایر کشورها امتناع ورزیم و همه چیز به معجای خوب می‌افتد، اگر ما به چنین گذشته‌ی تن در می‌دادیم... ولی آیا به چنین گذشته‌ی می‌توان تن در داد؟"، "خیر!" ما نه به این گذشت و نه به نظایر آن نمی‌توانیم تن در دهیم و بخود خیانت کنیم." (درباره کارهای پلنوم متحد آوریل کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی "کلیات جلد ۱۱).

این درک کمونیستی از همزیستی مسالمت آمیز لنینی-استالینی است. و جای هیچگونه شک و شبهه‌ای در مورد ماهیت امپریالیسم و سرمایه‌داری و نیت شوم آنها باقی نمی‌گذارد. همین تجربه هشتاد ساله اخیر بهترین ملاک قضاوت در صحت نظریات آموزگاران پرولتاریای جهان است. حال بینیم خروشچف و ادامه دهندگان راه وی چه معجزاتی از درک لنینی همزیستی مسالمت آمیز ساختند و به احزاب برادر حقنه کردند.

خروشچف در ۱۹۵۶ طی گزارش خود به کنگره ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی به بهانه بروز تغییرات اساسی "در اوضاع جهانی" همراه با توصیف راه انقلاب اکتبر که در زمان خود یگانه راه صحیح بوده است، تئوری "گذار مسالمت آمیز" یا انقلاب مسالمت آمیز و کسب قدرت سیاسی از طریق پارلمان و گذار سرمایه‌داری به سوسیالیسم را بدون انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا مطرح نمود.

روزیونیستهای خروشچفی تحت نام "تکامل خلاق" در سیاست لنینی-استالینی همزیستی مسالمت آمیز که ما آنرا در بالا شرح دادیم، از اساس تجدید نظر کرده، آنرا از مفهوم طبقاتی تهی نموده و همزیستی مسالمت آمیز را به معنای "تفاهم متقابل" با امپریالیسم، "تطابق متقابل"، "سازش متقابل" و "همراهی متقابل" جا

آغاز فروپاشی...

می‌زدند. آنها بیکباره به کمونیستها که انترناسیونالیسم پرولتری و همبستگی برادرانه بین المللی را اصل سیاست خارجی ممالک و احزاب کمونیست می‌دانستند موعظه می‌کردند که همزیستی مسالمت‌آمیز "حکم مطلق و عالی دوران کنونی" و "بهترین و یگانه راه عملی حل مسایل مهمی که در برابر جامعه قرار دارند" می‌باشد. رویزیونیستها برای حصول توافق میان روسای دو ابر قدرت آمریکا و شوروی به منظور "تعیین سرنوشت بشریت" تلاش می‌کردند که در حقیقت تلاش برای حکمرانی مشترک بر جهان بود. تلاشی که به فروپاشی امپراطوری آنها منجر شد. آنها نه تنها "همزیستی مسالمت‌آمیز" را مشی اصلی سیاست خارجی خود قرار دادند، بلکه حتی از کمونیستهای سراسر جهان می‌خواستند که "مبارزه در راه همزیستی مسالمت‌آمیز را اصل اساسی سیاست خود نمایند".

ن. و. پسادگورنی در نوامبر ۱۹۶۴ در مجله "کوبا سوسیالیستی" تحت نام "اکتبر کبیر" بیان داشت: "امروز همزیستی مسالمت‌آمیز... مهمترین شرط تحول اجتماعی جهان" است و آقای پونا ماریف سر دبیر نشریه "جنبش کارگری انقلابی بین المللی" که در همان سال منتشر گردید آورد: "مسابقه مسالمت‌آمیز" بین دو رژیم اجتماعی یگانه راه "غلبه کمونیسم بر کاپیتالیسم در مقیاس جهانی" می‌باشد.

تولیاتی یکی از رهبران بزرگ رویزیونیست ایتالیا در توضیح نظریات خروتسچف آورد: "همزیستی مسالمت‌آمیز عبارت است از نظام روابطی بین دولتها که مبتنی باشد بر تفاهم متقابل بر اعتماد و مسابقه بدون توسل به جنگ". بر این اساس دیگر سخنی از همزیستی مسالمت‌آمیز بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم مطرح نیست بلکه فزونتر بر آن همزیستی مسالمت‌آمیز میان همه دولتها مطرح، چه امپریالیستی باشد مانند آمریکا و چه تحت سلطه باشد مانند کشور ویتنام که تا کسب آزادی خودش با آمریکا در حال جنگ بود. این دول باید همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند. هیچ دولتی حق ندارد برای استقلال خود مبارزه کند حتی اگر این کسب استقلال به سوسیالیسم نیز منجر نگردد. رویزیونیستها اصل همزیستی مسالمت‌آمیز بین نظامهای گوناگون را بر روابط بین دول ستمگر و ستمکش نیز تعمیم می‌دادند و می‌دهند. آنها از انقلاب و مبارزه طبقاتی دست می‌کشند و همه را به رهبری آمریکا و شوروی رویزیونیستی، به مصالحه و سازش فرا می‌خواندند. هر تخطی از این امر "دگماتیسم" محسوب می‌شد.

"همزیستی مسالمت‌آمیز" یکی از سلاحهای ایدئولوژیک بورژوازی برای خلع سلاح پرولتاریا بود. کلماتی فاقد مضمون طبقاتی، مخدوش، مشوب‌گر ذهن، عوام‌فریبانه تا همدستی امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی را بیوشاند.

دوستان و...

بادر- ماینهوف که در آلمان زندانی بودند، این اسرائیلی‌ها بودند که بخاطر نفوذی که در ممالک افریقائی داشتند در عملیات ضد هواپیما ربايان و رهائی گروگانها، شرکت فعال داشتند. شرکت اسرائیلیها در این اقدام از یک جنبه دیگر نیز واقعی جلوه می‌کند زیرا پس از حادثه انفجار سفارتخانه آمریکا در نیروبی توسط حزب‌اللهی‌ها، سازمانهای جاسوسی اسرائیل و آمریکا و کنیا در این منطقه همکاری نزدیکی را آغاز کرده بودند و نمی‌توانستند از فعالیتها و همکاریهای مشترک بی‌خبر باشند.

مبارزان کرد نیز این را خوب فهمیدند و برای اعتراض به مقر نمایندگی اسرائیل در برلین حمله کردند که مامورین امنیتی اسرائیل در جا سه نفر از آنها را با قصد کشت به گلوله بستند.

حال دست‌اندرکاران، جریان این قتلها را از همه طرف لاپوشانی می‌کنند. چه آلمانها، چه اسرائیلی‌ها، چه آمریکائی‌ها و متاسفانه خود کردها. همه می‌خواهند بنحوی از انحاء از برخورد مستقیم به آن ظفره روند. البته انگیزه هر بخش متفاوت است ولی بیننده و شنونده و خواننده اخبار و یا کسی که مسایل کردستان را با اشتیاق تعقیب می‌کند کمتر حس می‌کند که این ممالک مورد آماج افشاءگرهای مبارزان کرد باشند.

دولت اسرائیل که وضعیت را با رو شدن دستش خطرناک تشخیص می‌دهد و دنبال توجیه و تبرئه خود در کشتار کردهای مقیم برلن بر آمده است در بخش فارسی زبان رادیو اسرائیل در تاریخ ۹۹/۲/۲۲ اعلام کرد که اسرائیل همواره هوادار کردها بوده و در طی سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ به ملامصطفی بارزانی از طریق دولت شاهنشاهی ایران میلیونها دلار اسلحه رسانده است. رادیو اسرائیل افزود که کارشناسان اسرائیلی در طی این مدت مشاور ملامصطفی بارزانی در مبارزه‌اش علیه دولت عراق بوده‌اند.

دولت اسرائیل با انتشار رسمی این اخباری که تا کنون سری بود ولی بارها منابع مطلع و از جمله نشریه "توفان" به آن اشاره کرده بودند، قصد داشت دوستی اسرائیل و کردها را نشان دهد و نظر آنها را از همدستی با دولت ترکیه منحرف کند.

البته رادیوی اسرائیل فاش نساخت که همین دولت صهیونیستی وقتی محمد رضا شاه در الجزایر بر سر کردها با عراق سازش کرد از حمایت کردها دست برداشت تا دوستی‌اش با ایران صدمه نینند. پس دوستی اسرائیل با کردها مصلحتی است و در خدمت منافع صهیونیسم جهانی است. دولتی که خود حق تعیین سرنوشت خلق فلسطین را بدست خویش محدود کرده و یا از تحقق آن جلو می‌گیرد، دولتی که سرزمینهای فلسطینی‌ها را مصادره کرده و از آمریکا، کانادا، استرالیا و روسیه به آن جا آدم وارد می‌کند،

چگونه قادر است دوست واقعی خلق کرد باشد؟ وقتی دولت سوریه از کردهای ترکیه حمایت می‌کرد، اسرائیل به حمایت از مسعود بارزانی مشغول بود تا از کردهای ترکیه کشتار کنند و از تضعیف دولت ترکیه که متحد استراتژیک اسرائیل در منطقه است جلو بگیرند. دولت اسرائیل نمی‌تواند نه ماهیتاً و نه از نظر فعلیت سیاسی روز دوست خلق کرد باشد. آنها به ترکیه متحد و قدرتمند در منطقه نیاز دارند و بتازگی قراردادهای نظامی وامینتی مشترک با یکدیگر امضاء کرده‌اند. تهدید سوریه به جنگ و بسیج نیروهای ارتش ترکیه در مرزهای سوریه مسلماً بدون رضایت اسرائیل صورت نپذیرفته است. اینکه صهیونیستها می‌کوشند با توسل به دروغ و تبلیغات از "خطر" کردها برای منافع خود در جهان بکاهند روشن است. آنها می‌هراسند که کردها با یاری جمهوری اسلامی، در کنار حزب‌اللهی‌های لبنان و فلسطین به عامل جدید فشاری در منطقه و جهان علیه اسرائیلی‌ها بدل شوند. مبارزان کرد هرگز نباید فریب امپریالیسم و صهیونیسم را بخورند. مبارزه برای آزادی اوجلان، شکلی از مبارزه برای رهائی خلق کرد است و این رهائی بدون همکاری با زحمتکشان ترکیه و بدون مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی خیال خامی بیش نیست. تجربه اخیر سرکوب و کشتار مبارزان کرد حداقل باید به انقلابیون کرد نشان داده باشد که مبارزه ملی خود را از کادر منافع بورژوازی کرد خارج کنند و به سرنوشت آزادی اجتماعی منطقه پیوند زنند. اینکه در اعتراضات بحق کردها جای شعارهای ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی خالی است واقعاً جای تاسف است. کردها نباید اجازه دهند که تبلیغات دروغین اسرائیلی‌ها موثر واقع شود. اسرائیل به ثبات ترکیه نیاز دارد و مبارزه کردهای ترکیه خاری به چشم سیاست سلطه جویانه اسرائیل در منطقه است. □

یکی به نعل...

است، بسیج چماق دانشجویی حزب‌الله در دانشگاه است. بسیج بازوی ضد انقلاب در ایران است. آقای خاتمی با الهام از چریکهای اکثریت که می‌خواستند یاسداران را به سلاح سنگین مسلح کنند، به دانشجویان توصیه می‌کند که همه عضو بسیج شوند.

نمایندگان بورژوازی صنعتی زور بیجا می‌زنند که در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی برای تضادها و تناقضات ناشی از رشد سرمایه‌داری در ایران پاسخ مناسب بیابند. جنبش رو به رشد مردم از یک طرف و سرسختی جناح بورژوازی تجاری در حفظ موقعیت خود از طرف دیگر، بورژوازی صنعتی را به سازش با جناح حاکمیت می‌کشاند. یا همراهی با مردم و سرکوب ضد انقلاب و یا از ترس مردم دنباله‌روی از ضد انقلاب راه دیگری نیست. □

نامه‌ای از ایران...

یک مشکل دیگر اگر از پا در نیامده باشند با محصولاتی غیر استاندارد و با کیفیت نازل عرضه شدند. محصولات کارخانجات که تحت پوشش دولت هستند و ۹۰ درصد آنها هم محصول انحصاری دارند (مثل ساخت اتومبیل، سیمان، لاستیک، پتروشیمی و کلیه محصولات نفتی، شیشه، کاغذ و...) با قیمتی بسیار بالاتر از مخارج هزینه شده بفروش می‌رسند. مدتی قبل که آشنائی با یکی از مدیران یک کارخانه معتبر سیمان صحبت می‌کرد معلوم شد هر تن سیمان حدود ۲۵۰۰ تومان خرج بر می‌دارد. اما بیش از ۷۰۰۰ تومان بدست مصرف کننده می‌رسد. زیرا یک برابر و نیم این هزینه بابت باج سیل برای چند نهاد تحت سرپرستی چند تن از زعما اختصاص می‌یابد. هیچ کارخانه یا موسسه تولیدی و خدماتی نیست که پرسنل آن بیش از ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر باشد و تحت پوشش دولت یا نهادهای وابسته به دولت نباشد. چون معیار کار و تجربه و دانش نبوده در این مراکز هیچکس سرجای درست نیست، در اندک مدتی مردمان کاردان دلسوز با تجربه که خدمت را وظیفه ملی تلقی می‌کردند کنار زده شدند. کسانی که از نظر فکری و فرهنگی لومین به تمام معنی بودند جای آنها را گرفتند. از تولید با موضوع خدمات تحت سرپرستی خود کمترین اطلاعی نداشتند. عقیده‌ای هم به حفظ و توسعه آن نداشتند. مدیریت را پائیدن افراد غیر و پس از مدتی حذف آنها، ایجاد هاله‌ای از "خودپها" داشتن نقش نگهبان نسبت به پرسنل تشکیل پرورده حتی برای "خودپها" جهت استفاده در روز مبادا میدانستند و حرص و ولع جنون آمیز از بیم آنکه مسند دیرپا نباشد، برنامه و کارکرد روزمره آنها بود. برای اینکه این "مدیران و خدمتگزاران" را لایق و موجه جلوه دهند، دلار ۷ تومانی تحت عنوان خرید ماشین آلات و مواد اولیه در اختیارشان قرار می‌گرفت تا قسمتی از مواد ظاهراً صرف تولید و قسمت اعظم آن در بازار آزاد به نرخ چند صد تومان بفروش رسد. بدیهی است که این تلاش بی‌شائبه مستحق دادن پاداشهای بسیار سنگین بود. چه بسیار از مدیرانی که در چند ساله اخیر بدلیل اینگونه "خدمات" مشمول تشویق و مفتخر به دریافت نشان مدیریت شدند. بالاخره بن بست برای خود زعما هم قابل لمس شد. ولی بدلیل عقب ماندگی دوران و عدم درک زمان، گیر را تشخیص ندادند. فکر کردند کسانی که قبلاً در راس امور تولیدی و خدماتی بودند چون اکثرآ مدرک فوق لیسانس و یا دکتری داشته‌اند کارها سامان داشته است. بهتر است آنها هم کسانی را برای این پست‌ها در نظر بگیرند که چنین عناوینی را بحدک می‌کشند. تمام ارگانها و نهادها بفکر "تربیت" نیروی انسانی افتادند. حتی نهادهای امنیتی هم برای عقب نماندن از قافله افرادی به انگلستان،

کانادا، استرالیا، هند، پاکستان (یعنی انگلستان و مستعمرات سابق آن) فرستاده شدند. فردی که در اداره‌ای با هزار نفرند با مدرک دیپلم مسئول قسمت ارتباط با صنعت شد (این شخص هیچ دستگاه صنعتی حتی ترانس جوش را که در ساختمان های در حال احداث قابل دیدن است بعرش ندیده بود). از طریق کلاسهای فوق العاده یکی از دانشگاهها موفق به اخذ لیسانس و فوق پست‌های حساس است. شخص که قرار بود در صورت پیروزی ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری مراکز آموزشی فعالیت داشت گذارنده بود و با پا در میانی مسئولین دانشگاه مربوطه (برادفورد) موفق باخذ مدرک "بسیار معتبر" شد. مثال از این دست یکی دو تا نیست.

بدیهی است با چنین افرادی کار اقتصادی مملکت بجایی نمی‌رسد. بسیاری از کسانی که خود را "خودی" می‌پنداشتند امروز دیگر خودی نیستند. باید حاشیه نشین باشند و به خیل حسرت خوردگان بپیوندند. مشکل اقتصادی جدی است. کسانی که بر دوش لومین‌ها سوار شدند تا موقعیت خود را تثبیت کرده و گسترش دهند امروز با مشکل سیاسی و اجتماعی که اهم آن نتیجه اقتصادی بهم ریخته و بیمار است روبرو هستند. با وجودی که فشار اقتصادی برای مردم رمقی نگذاشته است ولی معمولی‌ترین مردم با هوشیاری می‌دانند که تا تحولی در ارکان سیاسی رخ ندهد با دخیل بستن به انواع امامزاده‌های چاق و لاغر معجزه‌ای نمی‌شود و معضلات اقتصادی و اجتماعی حل و فصل نمی‌شوند. کسانی که مثل اختاپوس ارکان اقتصادی را در چنگ دارند هر نوع تحولی را بضرر ز زبان خود می‌بینند. این کسان که عمدتاً نماینده عقب مانده‌ترین قشر تجاری هستند و تمام هم و غم خود را برای رونق معاملات دلال گونه بکار می‌برند هر حرکتی که میدان داری آنها را خدشه‌دار و در آمدهای نجومی آنها را مختل کند در نطفه خفه می‌کنند. شاید اگر تضادها و هیجانهای فعلی جامعه از این زاویه بررسی گردد تحلیل نزدیک به واقعیتی از اوضاع روز و دورنمای روشتری از اوضاع بعدی بدست دهد. دو جبهه تشکیل شده است. خیل عظیمی که شرایط اقتصادی موجود را معلول حاکمیت مطلقه، حاکمیتی که سر در دامان نیروهای تجاری - مالی بسیار عقب مانده دارد می‌داند و برای رهایی از این ادبار حتی به تعمیرات روبنایی سطحی دل خوش دارد. از طرف دیگر نیروی تجاری عقب‌گرا با تفکرات دوران قاجار به جبهه دوم را تشکیل می‌دهند. این جبهه برای بقای خود با استفاده از اهرم‌های سیاسی به ایجاد تنشهای بین‌المللی و منطقه‌ای که پای ایران در میان باشد، از میان برداشتن فیزیکی مخالفان و شرایط بی‌ثباتی در کشور

می‌پردازد. جبهه اول را روشنفکران، دانشگاهیان (البته کسانی که مهره نیستند) دانشجویان. کارمندان، کارگران و حتی کسبه جز و کشاورزان تشکیل می‌دهند. طبیعی است که برخی از قم‌نشینان مشابه همان حالتی است که در دوران مشروطه پیش آمد. عده‌ای از آنها در دوران مشروطه منافعشان با منافع همان حالتی است که در دوران مشروطه پیش آمد. تمام قوا علیه هر تغییری و از جمله علیه مشروطیت بودند. ولی عده عظیمی از آنها که دشمنان به دم بورژوازی در حال رشد و خواهان راه نفس، گره خورده بود مجدانه از تغییر روبنایی دفاع می‌کردند. بین شرایط امروز و آنروز چنین مشابهتی دیده می‌شود. انتخابات اخیر ریاست جمهوری را باید از این دیدگاه مطالعه کرد. تنش‌های روزمره قبلی هم در همین دیگ جوش آمده‌اند. یاران قدیمی در مقابل هم صف آرایی کرده‌اند. یک طرف از منافع خود حراست می‌کند، دسته دیگر هم از شرایط بوجود آمده ناراضی است و هم از عقب‌کاریماناک است.

خاتمی پیام تازه‌ای به ارمغان نیاورده است. او می‌خواهد آب رفته را بجوی بازگرداند. او زاده همین سیستم است و در قوام آن نقش داشته است. او می‌خواهد از روبنایی که متکی بر زیربنای با دوام تری باشد بهره بگیرد. امینی وقتی موتور "اصلاحات ارضی" را روشن کرد گفت این موتور نمی‌چرخد مگر آنکه نیروی محرکه سیاسی متناسب داشته باشد. بنابراین خاتمی یک سمبل تاریخ ساز نیست که برای موفقیتش نذر و نیاز کنیم. البته شک نیست حالتی که بوجود آمده جو نفس گیر قبلی را تغییر داده و بهره‌گیری از فرصتهایی را ممکن می‌سازد. حتی بدرارازا کشیده شدن این حالت و عدم رجعت به وضعیت قبلی در مجموع مفید است. آگاهی مردم را از سطح عمق می‌برد. شعارهای احساسی و عوامفریبانه را کم اثر میکند و سیستم اقتصادی-انتظامی را تا حدود زیادی از حالت داروغه‌ای و قانون جنگل خارج می‌سازد.

نباید زیر علم خاتمی سینه بزیم. ولی همانطور که دوام دولت بختیار می‌توانست جنبش را از سطح به عمق برد و موجب آگاهی و درک عمیقتر مردم گردد بطوریکه زمینه را برای کسب قدرت سیاسی توسط نیروهای مترقی و انقلابی آماده گرداند و رهبری را از دست جناح مذهبی خارج کند ادامه کار خاتمی هم شرایط تعدیل یافته‌تری را بیار می‌آورد. همین و بس. بقیه آن بهعهده سازمانهای سیاسی است که وظیفه خود را انجام دهند. □

فدایان...

مردم در هر بحث، کلافی از ناروشنی ایجاد کرده‌اند که آن سرش ناپیداست. این اصولیت کمونیستی است که ضامن بقا و استحکام یک برنامه است حتی اگر در گام نخست به کام برخی خوش نیاید و نه تکرار مداوم و نا روشن شعارهای مد دیروز.

برنامه با کلمات نغزی می‌نویسد:

"سوسیالیسم علمی... با تمامی دستگاههای فکری... که... گمان دارند با موعظه برای بورژوازی میتوان آنرا وادار به واگذاری قدرت نمود و یا گمان می‌برند می‌توان سوسیالیسم را به طبقه سرمایه‌دار تحمیل کرد، و یا اینکه تلاش دارند با توسل به "رای"، قدرت سیاسی را به چنگ آورند، تمایز دارد."

سخنان روشن و زیبایی است که نمی‌توان با آن از در مخالفت درآمد.

برنامه سپس بدرستی ادامه می‌دهد: "سرنگونی کامل استثمارگران هنگامی ممکن است که طبقه کارگر بدل به طبقه حاکمه‌ای گردد که قادر است مقاومت ناگزیر و تا پای جان استثمارگران را درهم شکند و توده‌های زحمتکش مردم را برای شکل نوین اقتصاد و سیاست متشکل سازد."

و یا همان زیبایی تصویر می‌کند که:

"شرط لازم برای تحقق انقلاب اجتماعی طبقه کارگر، ساختمان سوسیالیسم و گذار به جامعه کمونیستی، دیکتاتوری انقلابی طبقه کارگر است که قادر است مقاومت استثمارگران را درهم شکند. اگر در دموکرات ترین جوامع سرمایه‌داری (همچنانکه در آستانه قرن بیست و یکم نیز با وضوح بیشتری شاهد هستیم) دولت به مثابه ماشین ویژه‌ای برای سرکوب، آنهم سرکوب اکثریت، بدست اقلیت ناچیز جامعه عمل می‌کند و برای حفظ حریم مقدس مالکیت در طول تاریخ نهایت سببیت و بیدادگری را بخرج داده و دریائی از خون بردگان، دهقانان و کارگران مزدور براه انداخته، طبقه کارگر و اکثریت مردم استثمار شده و ستم دیده نیز در دوران گذار... مقاومت اقلیت استثمارگر و تلاش آنها را برای احیای بهشت از دست رفته شان را درهم می‌شکند."

این جملات نغز به ما می‌آموزد که طبقات ستمگر به استثمار اکثریت جامعه اشتغال دارند، دولشان طبقاتی است و با سرکوب مردم این نظم ناعادلانه را سرپا نگهداشته‌اند. در طول تاریخ دریای خون بپا کرده‌اند و سببیت بی حد و مرزی از خود بروز داده‌اند و وقتی نیز سرنگون شوند تا پای جان در فکر آند تا بهر وسیله‌ای مجدداً بر سر کار آیند و خون مردم را در شیشه کنند. پس باید این اقلیت توطئه گر و سع را سرکوب کرد، به وی مهار زد و آزادی سیاسی را از وی سلب نمود. اعمال دموکراسی شایسته آنها نیست. مفاهیم آزادی و دموکراسی مفاهیمی اجتماعی و مالا طبقاتی هستند.

اگر اکثریت تولید کنندگان آزادند و از چنان دموکراسی و آزادی سیاسی برخوردارند که تاریخ نظیر آنرا بخود ندیده است، دشمنان این اکثریت که تا پای جان خواهان بازگشت به نظام پیشین اند نمی‌توانند از همان نوع آزادی و دموکراسی برخوردار باشند. آزادی یکی منوط به محدودیت آزادی دیگری است. سرمایه‌دار سابق دیگر از حق استثمار برخوردار نیست و نمی‌تواند نیروی کار را در بازار بخرد. آزادی وی محدود شده است. وی حق ندارد به نمایشات خیابانی برای بازگشت رژیم سابق دست بزند. وی مجاز نیست علیه دولت سوسیالیستی اعلامیه و شبنامه چاپ کرده و پخش نماید. دولت کارگری این تشبثات مذبحخانه را با تمام قوا و حتی با نیروی اسلحه در هم خواهد کوبید. در این جا سخن بر سر کسب و حفظ قدرت سیاسی است که فقط توسط قهر می‌توان بدان دست یافت و آنرا حفظ کرد. اگر این نتیجه گیرها از سخنان درست شما منطقی است آنوقت جملاتی نظیر جملات زیر پرده‌ای از ابهام بر برنامه شما می‌افکنند.

شما می‌آورید: "بدین مفهوم که در این دوران بمثابة دوران گذار، آنچنان دموکراسی و آزادی برقرار می‌گردد که تاریخ نظرش را ندیده است. این اکثریت مردم یعنی تولید کنندگان متشکل و متحد در شوراها و ارگانه‌های خود گردان؟! (که معلوم نیست چه صیغه‌ایست - توفان) هستند که با رای؟! و نظر خود؟! مقاومت بورژوازی را درهم می‌شکنند."

چرا در اینجا بیکبار و وظیفه تکیه به سرکوب از عهده رهبری دولت کارگری سلب شده و به عهده "رای و نظر تولید کنندگان متشکل و متحد در... ارگانه‌های خود گردان" گذارده شده است؟ وظیفه دولت کارگری شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا چه شد؟ تکیه بر "رای و نظر خود" با انگیزه القاء چه امری در متن جمله گنجانده شده است؟ آیا این "رای و نظر" می‌تواند بغیر از سرکوب قهر آمیز و بی امان ضد انقلاب استثمارگر که هنوز تلاش می‌کند بر سریر قدرت دست یابد، باشد؟ اگر چنین است چرا برنامه را با جملات روشن که برای همه قابل فهم باشد نمی‌نویسیم و به بغرنج گوئی می‌پردازیم؟ آیا از اتهام و افتراء بورژواهایی می‌هراسیم که بقول شما دستشان تا مرفق به خون انسانهای تولید کننده آغشته است؟ آیا از اتهام تروتسکیستها می‌ترسیم که "هوادار آزادی‌های بی قید و شرط" برای بورژواها هستند؟

در برنامه در صفحه مقابل می‌آورید: "سوسیالیسم از آزادی و دموکراسی جدایی ناپذیر است" امر درستی که با آن موافقیم. زیرا تاریخ بشری تا قبل از پیروزی سوسیالیسم در اکتبر ۱۹۱۷ تاریخ سرکوب اکثریت بی حقوقی بوده که از خویش دریائی بر پا شده بوده است. به جای دور نرویم و از قیام بردگان سخن نرانیم، همین توطیهای استثمارگران در آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین،

نسلهای بشری را در چند سده پیش از صفحه زمین نابود کرده است و امروز بورژواها از آن با پیروزی و افتخار یاد می‌کنند. ولی متأسفانه با نا روشنی ادامه می‌دهید که "بیان آزاد اندیشه و عقیده و آزادی سیاسی و دخالت و تصمیم گیری مستقیم مردم... ضامن پیشرفت سوسیالیسم است". در آن جامعه‌ایکه بورژواهای سرکوب شده و هرآن مترصد بازگشت به قدرت از آزادی بیان اندیشه که چند قرن آنرا برای خود برسمیت شناخته و بیان کرده و از دهانشان خون بیرون زده است برخوردار باشند و یا حتی از حق آزادی سیاسی برخوردار بوده و احزاب خود را تشکیل دهند نمی‌توان از سرکوب بورژوازی صحبت کرد، این بورژوازی به ضیافت پرولتاریا آمده است تا سر بزنگاه سر وی را زیر آب کند. دولت کارگری شما که می‌خواست این مقاومت‌های سرسختانه را درهم بشکند و نشان دهد که دولت ماشین سرکوب یک طبقه بدست طبقه دیگر است کجاست؟ بیکبار به حافظ آزادی اندیشه و عقیده و آزادی سیاسی بورژواها تبدیل شده است. شاید بخواهید مدعی شوید که منظور شما از آزادی سیاسی، تعدد احزاب فقط برای "تولید کنندگان مستقیم" در دوران گذار سوسیالیسم مورد نظر است و نه برای بورژوازی؟ پس چرا آنرا به وضوح بیان نمی‌کنید که بشود بیک بحث سالم ایدئولوژیک دست زد؟ چرا باز با پسوند "دخالت و تصمیم گیری مستقیم مردم" که باز معلوم نیست برای سرپوش بر کدام ترس و وحشت نامرئی آنرا آورده‌اید جمله را خاتمه می‌دهید؟ چرا معلوم نمی‌کنید که این آزادیهای اهدائی شما فقط برای استثمار شدگان و ستم کشیدگان و نه برای بهره کشان و ستمگران است؟

چرا به همان نغزی نخستین جملات خود سخن نمی‌گویید؟ دل کدام بخش را میخواهید بدست آورید که قصد دارد جملات ارزشمند بالا را از مضمون تهی کند و برنامه را بر تناقض نماید؟

می‌بینید که پرسش در پس پرسش است که طرح می‌شود. شما سرانجام در همان صفحه (ص ۱۰) می‌آورید: "بر خلاف جامعه سرمایه‌داری که در آن دموکراسی همواره در تنگنای استثمار سرمایه‌داری فشرده می‌شود، سوسیالیسم برای تامین آزادی بی قید و شرط همه افراد (توجه کنید همه افراد جامعه صرفنظر از تعلقات طبقاتی آنها - توفان) جامعه مبارزه می‌کند. هدفی که جز با القای طبقات و زوال دولت ممکن نمی‌شود و از این رو برای تامین و تضمین آزادیهای بی قید و شرط سیاسی باید برای تحقق آن مبارزه کرد و سیادت طبقات را برانداخت."

اشتباه نخست شما در این است که مدعی می‌شوید سوسیالیسم به همه افراد که مسلماً افراد طبقات سابق حاکمه را نیز در بر می‌گیرد آزادی بی قید و شرط ادامه در صفحه ۱۱

کارگران ایران متحد شوید

شاد بمان ای هنر ای رنجبر
ای شرف دوده نوع بشر
ای ز تو آباد جهان وجود
هیچ نبود ارچه وجودت نبود
دولت شاهان اثر گنج توست
راحت اعیان ثمر رنج توست
گر تو دور روزی ندهی تن به کار
یکسره نابود شود روزگار
باعث آبادی عالم تویی
رنجبرا معنی آدم تویی

ابوالقاسم لاهوتی

کارگران ایران مبارزات تاریخی گراقدر و همپای آن تجارب تشکیلاتی و سندیکایی فراوانی را پشت سر خود دارند. آن‌ها برای نیل به خواسته‌ها و آرمان‌های خود طی نسل‌های گذشته متشکل و متحدانه مبارزه کرده و در این راه قربانیان بیشماری را در راه آمل و اهداف خود به جای گذارده‌اند. اعتصابات کارگران کوره‌پزخانه‌ها، دخانیات، چیت‌سازی، کبریت‌سازی، نساجی و غیره در گذشته‌های دور یادآور مبارزات درخشان آنان است.

امروزه با این که طبقه کارگر ایران در مقایسه با گذشته‌ها از جهت کمیت و تراکم به نیروی باقوه عظیمی برای به دست گرفتن قدرت سیاسی تبدیل شده و آمادگی بیشتری را دارد، ولی دچار پیرشان‌ترین و فلاکت‌بارترین دوران تاریخ خود می‌باشد. زیرا از یک سو وضع وخیم اقتصادی همراه با سرکوب هر نوع آزادی‌های صنفی، سیاسی و اجتماعی بر دوش این طبقه سنگینی می‌کند، و از سوی دیگر عدم وجود فرماندهی سیاسی واحد از برای مبارزات متحدانه آن می‌کاهد.

با این حال کارگران ایران هرگز برای احقاق حقوق خود از تکاپو نیفتاده و با اعتصاب و کم‌کاری هرچند غیرمتشکل هم اکنون در صف مقدم مبارزات اجتماعی در این برهه از تاریخ ایران قرار دارند.

مبارزات کارگران ایران انعکاسی در رسانه‌های خبری بورژوازی ندارد زیرا آن‌ها می‌دانند که در تحلیل نهایی این طبقه کارگر است که قدرت بورژوازی را واژگون کرده و بر خرابه‌های آن جامعه‌ای آزاد و عاری از ستم و استثمار بنا خواهد کرد.

باشد که در آینده‌ای طبقه کارگر ایران با داشتن فرماندهی سیاسی پرقدرت خویش نوید ساختمان جامعه‌ای نوین را سردهد که در آن رنجبران صاحب اصلی قدرت شده و به حکومت زورمندان و ستمگران برای همیشه خاتمه دهد. □

ولی شما می‌خواهید با آمدن کمونیسم و پیروزی سوسیالیسم تازه آنها را که دیگر وجود خارجی ندارند به میدان آورید.

... وقتی انگلس از زوال و حتی از آنهم رساتر و شیواتر از "بخواب رفتن" سخن می‌گوید بطور کاملاً روشن و صریح منظورش دوره پس از "تلمک وسایل تولیداز طرف دولت بنام جامعه" یعنی پس از انقلاب سوسیالیستی است. ما همه می‌دانیم که شکل سیاسی "دولت" در این دوران کاملترین دموکراسی است. ولی هیچیک از اپورتونیست‌هایی که بیشمارانه مارکسیسم را تحریف میکنند بفکرشان خطور نمی‌کند که بنابراین، منظور انگلس در اینجا "بخواب رفتن" و "زوال" دموکراسی است. این در نظر اول خیلی عجیب می‌آید. ولی این فقط برای کسی "نامفهوم" است که در این نکته تعق نکرده است که دموکراسی نیز دولت است و بنابراین هنگامیکه دولت رخت برست دموکراسی نیز رخت بر می‌بندد. "منتخابات-دولت و انقلاب نشر فارسی صفحه ۵۲۳).

پس می‌بینید که شما در این نکته تعق کامل نکرده‌اید و مسئله برایتان نامفهوم است.

این تناقضات و بفرنج گوئی از آنجا ناشی می‌شود که شما هم می‌خواهید به متون مارکسیستی وفادار بمانید و هم مرعوب تبلیغات ترونسکیستهای وطنی که در واقع ترونسکیستهای بی وطن هستند و همراه با آن یورش تبلیغاتی بورژواها شده‌اید. سوسیالیسم آزادی و دموکراسی می‌آورد ولی نه بی قید و شرط، نه برای بورژواها بلکه برای اکثریت ستمکشان. دستگاه

دیکتاتوری پرولتاریا را نیز برای سرکوب این خون آشامان نیاز دارد که فقط با کشتار مردم چرخ تولید سرمایه‌داری را می‌گردانند. چرا بی‌تعارف حرف نمی‌زنید. شما همین مشکل را در برخورد به مسئله حزب طبقه کارگر و دولت شوراهای ارگانه‌های خود گردان، پسوند تکراری "دخالست مستقیم تولیدکنندگان" و نظایر آنها دارید. شما در فکر تبرئه خود در مقابل اتهامات بورژواها هستید تا اینکه در فکر آب دادن سلاح طبقاتی برای روز قطعی جدال باشید و این روحیه برازنده هیچ کمونیستی نیست. با این روحیه نمی‌شود برنامه روشن نوشت. ما باز در این مورد، در مورد درک شما از حزب طبقه کارگر، بروز رویونیسم در شوروی و تغییر ماهیت انقلابی آن، قوانین اقتصاد سوسیالیستی و متمرکز نقشه‌مند، ماهیت لنینیسم و "سوسیالیسم علمی" مورد اتکاء شما، دوران امپریالیسم و عصر انقلابات سوسیالیستی و اتکاء شما به "سرمایه‌داری" و نقض موازین لنینی حزب طبقه کارگر، فراکسیون‌سویسم و بسیاری مسایل دیگر که در برنامه شما بنادرستی مطرح شده است سخن می‌رانیم. □

فداییان...

می‌دهد که بکلی واهی است و با ارزیابیهای نخست شما که ما به آنها اشاره کردیم نمی‌خواند.

دو دیگر آنکه در اینجا شما مدعی می‌شوید که آزادی بی قید و شرط هدفی است که سوسیالیسم برای تحقق آن مبارزه می‌کند و با زوال دولت و الفای طبقات به آن رسیده و آن را تامین و تضمین خواهد کرد؟! این بیان، اساس تفکر نادرست شما را در برخورد به مقولات طبقاتی آزادی و دموکراسی نشان می‌دهد. این مقولات هرگز بی قید و شرط نیستند و نبوده‌اند بلکه بر عکس هر دو مشروط بوده و قید و شرط داشته، دارند و تا طبقات بر پاست خواهند داشت.

لنین می‌گفت: "و اما دیکتاتوری پرولتاریا یعنی متشکل ساختن پیشاهنگ ستمکشان بصورت طبقه حاکمه برای سرکوب ستمگران نمی‌تواند بطور ساده فقط به بسط دموکراسی منتج گردد. همراه با بسط عظیم دموکراتیسم که برای نخستین بار دموکراتیسم برای توانگران نبوده بلکه دموکراتیسم برای تپه دستان و مردم است، دیکتاتوری پرولتاریا محرومیتهائی از لحاظ آزادی برای ستمگران، استثمارگران و سرمایه‌داران قائل می‌شود. آنها را ما باید سرکوب نمائیم تا بشر از قید بردگی مزدوری رهائی یابد، مقاومت آنها باید قهرماً درهم شکسته شود، -بدیهی است هر جا سرکوبی و اعمال قهر وجود دارد در آنجا آزادی نیست، دموکراسی نیست." (منتخابات-دولت و انقلاب نشر فارسی صفحه ۵۴۸-).

این کلمات نشان می‌دهد که از نظر کمونیست‌ها آزادی بی قید و شرط فقط برای زحمتکشان وجود دارد و نه برای ستمگران. پس تکرار ملال‌آور حمایت از "آزادی بی قید و شرط" فقط عوامفریبی محض خواهد بود.

آنطور که می‌نویسد سوسیالیسم نیز برای استقرار آزادی‌های بی قید و شرط مبارزه نمی‌کند بلکه بر عکس برای سرکوب آزادی سرمایه‌داران و استثمارگران مبارزه می‌کند و این دروغ تاریخی آن‌ها را افشاء می‌نماید تا اکثریت جامعه را نجات دهد و زمانی که به فاز کمونیسم پای گذارد و طبقات را الفاء کرد و دولت زوال یافت دموکراسی و آزادی نیز چون دیگر مقولات طبقاتی زایل می‌شوند و مفهوم خود را از دست می‌دهند. در جامعه‌ایکه استبداد نیست، بی حقی نیست آزادی و دموکراسی و عدالت و نظایر آنها نیز بی‌معناست. آزادی و استبداد؟ عدالت و ستم، دموکراسی و سرکوب دو طرف یک تضاد می‌باشند، وجود یکی شرط وجود دیگری است. این قانون مبارزه و وحدت ضدین یکی از قوانین دیالکتیک مارکسیستی است. وقتی یک طرف تضاد نابود شود این مفاهیم موضوعیت خود را از دست می‌دهند زیرا مفاهیم علمی اجتماعی بوده‌اند.

TOUFAN

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال پنجم شماره ۵۴ - اردیبهشت ۱۳۷۸

نامه‌ای از ایران اتحاد بورژوازی تجاری و لومپنها

حال و روزمان همان است که میدانی. گرانی بویژه در تهران سرسام‌آور است. هزینه مسکن، بهداشت و درمان، آموزش ابتدائی و بالاتر، ارزاق عمومی و سایر خدمات بسیار بالا رفته است.

طبق نظر سازمان برنامه که حتماً در کتمان برخی مطالب مورد نظر کوتاهی نمی‌کند، یک خانواده با حداکثر سه فرزند اگر صاحب منزل نباشد و درآمدش زیر ۱۲۰.۰۰۰ تومان باشد زیر خط فقر قرار دارد. یعنی ۹۵ درصد مردم بگیران اعم از کارمند و کارگر چنین وضعی دارند. اتکاء به عواید نفت و فرهنگ تولید تک محصولی (یعنی فقط نفت) که ارتیه شوم رژیم گذشته بوده و با فرهنگ مفتخوری دوران بعدی دمساز و سازگار بود و بدتر از همه عدم اعتقاد به همان تولیدات صنعتی دست و پا شکسته قبلی موجب شد که نه در عرصه کشاورزی و نه در عرصه تولیدات پیش پا افتاده مورد نیاز قادر به رفع کمبودهای جامعه باشیم. جمعیت ظرف بیست سال به مرز دو برابر رسید. تولیدات قبلی یا رو بکاهش گذاردند یا بدلیل هزار و

ادامه در صفحه ۹

یکی به نعل یکی به میخ

در نشست پرش و پاسخ دانشجویان با محمد خاتمی رئیس جمهور ایران در روز دوشنبه ۱۶ آبان ۱۳۷۷، ایشان کیانوری وار سخنانی ابراز داشتند که مروری بر آن خالی از تفریح نیست.

خاتمی در پاسخ دانشجویانی که راجع به عملکرد دولت در ۱۶ ماه گذشته و مشکلات وی می‌پرسیدند گفت: «من شعارهایی را در دوران انتخابات، از قبیل جامعه مدنی، توسعه سیاسی، قانونگرایی، تشنج زدائی، عدالت اجتماعی و باور کردن نسل جوان مطرح

ادامه در صفحه ۴

دوستان و دشمنان خلق کرد

اوجلان رهبر حزب کارگران کردستان ترکیه همانطور که خبرگزاریها در روز نخست اعلام داشتند به یاری سرویسهای جاسوسی آمریکا و اسرائیل دستگیر شد و تحویل دولت ترکیه داده شد. در حالیکه مقامات امنیتی آمریکا و یونان و کنیا در این مورد سکوت کرده‌اند دولت اسرائیل این اقدام را تکذیب کرد.

کسانی که سری در مسایل سیاسی دارند به خاطر می‌آورند که در حادثه هواپیمای ربائی فلسطینها و آلمانها به «موگادیشو» در آفریقا، در حمایت از گروه «

ادامه در صفحه ۸

آغاز فروپاشی سوسیالیسم در شوروی (۳)

بروز رویزیونیسم معاصر در اشکال تزه‌ای مسالمت‌آمیزها

(همزیستی مسالمت‌آمیز، گذار مسالمت‌آمیز، مسابقه مسالمت‌آمیز)

سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز لنینی - استالینی و یا رویزیونیستی (۳)

همجوار و ناهمجوار اعلان جنگ کند و بصورت انقلاب بپردازد. این بدان معنا بود که مدتی در جهان وضعی بوجود می‌آید که اولاً اجتناب ناپذیر است، ثانیاً موقتی است و کشور سوسیالیستی را ناگزیر می‌سازد با کشورهای سرمایه‌داری که دشمنان وی هستند همزیستی کند. یعنی در کنار آنها زندگی کند بدون آنکه به جنگ دست زند. این همزیستی طبیعتاً باید مسالمت‌آمیز باشد و شرایطی را بوجود آورد که امکان تنفس به

ادامه در صفحه ۷

ایده همزیستی مسالمت‌آمیز میان نظامهای گوناگون اجتماعی نخست توسط لنین مطرح شد. وی در سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۶ که به تحلیل از آخرین مرحله سرمایه‌داری مبتابا امپریالیسم رسید، نتیجه گرفت که امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد نیز ممکن است. این امر طبیعتاً محاصره کشورهای سوسیالیستی را توسط ممالک سرمایه‌داری بدنبال داشت. اولین کشور سوسیالیستی بصرف اینکه سوسیالیست است نمی‌توانست به همه کشورهای

"توفان" و پیش نویس طرح برنامه و اساسنامه اتحاد فدائیان کمونیست (۳)

آزادیهای بی و یا با قید و شرط

می‌شود که در آخر کار هیچکس را راضی نمی‌کند و راه را برای هرگونه خودسری و گردنکشی خرده بورژوازی باز می‌گذارد و جز تفرقه و ادامه پراکندگی نتیجه دیگری ندارد. از قدرت عددی نیز لاشه‌ای بیشتر باقی نخواهد ماند. ترس از اتهام «مستبد» و «دیکتاتور» آنها را آنچنان مُسخر کرده است که به راحتی خوراک چپ بورژواها شده‌اند و با توسل به مفاهیم «آزادی» و «دموکراسی» و کشیدن بی جای پای «مستقیم توده‌های

ادامه در صفحه ۱۰

برنامه اتحاد فدائیان کمونیست بجای برافراشتن پرچم روشن دفاع از مارکسیسم-لنینیسم متاسفانه سعی می‌کند تا هر گروه و مدعی هواداری از کمونیسم را بنحوی از انحاء راضی کند و با گنجاندن بخشی از نظریات التقاطی آنها در برنامه خود به قدرت عددی خویش بیافزاید و دل آنها را نیز بدست آورد. در عین حال اتهام عدم رعایت «اصول دموکراسی» و بی تفاوتی «نسبت به شرکت مستقیم توده‌ها» را نیز از خود دور کند، این است که برنامه به لحاف چهل تکه بدل

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

آدرس
TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

سرتگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی